



# راه عدالت

• سال اول • شماره ۲ • چهارشنبه • ۱ سنبله ۱۴۰۲ • ۲۳ اگست ۲۰۲۳

ارکان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان

پرونده‌ای درباب

# سقوط جمهوریت

گفتگو

● روایت سقوط و محلی سازی تروریسم / گفتگو با داکتر محمد قاسم وفایی زاده وزیر پیشین اطلاعات و فرهنگ

مقالات

- مقایسه سیستم‌های فدرال (مروری بر فدراسیون‌های معاصر) / ترجمه سرور دانش
- عوامل سقوط جمهوری اسلامی افغانستان / داکتر رسول طالب
- تروریسم، افراطی‌گری و توسعه / یار محمد باقری
- سقوط از منظری دیگر؛ عصبيت، قدرت و سه قرن تباهی / حکمت سراج
- آینده افغانستان زیر سلطه طالبان / ترجمه سخی رضایی
- تحلیل و بررسی اهداف توسعه پایدار ملل متحد در حاکمیت طالبان / محمد ارزگانی
- کژتابی دیوار معمار سقوط (نقد گفته‌های اخیر خلیل‌زاد) / محمد باتور

گزارش

- همایش شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان به مناسبت دومین سالگرد سقوط نظام و حاکمیت مجدد طالبان
- وضعیت هزاره‌ها در حاکمیت طالبان بر اساس گزارش شبکه تحلیل‌گران بلاق
- معرفی کتاب «مقدمه‌ای بر فدرالیسم»
- زخم تازه ارزگان؛ ستم قومی بر هزاره‌ها با حمایت طالبان در ارزگان خاص

# روز سیاه سقوط و آینده تاریک

بیشتر از دو سال شد که افغانستان سرزمین بی دولت، بی قانون و بی سرنوشت است. دو سال قبل نظام سیاسی افغانستان، ظاهرًا به دست گروهی سقوط کرد که به هیچ اصلی از اصول انسانی پای بند نیست و سابقه‌ای جز ترور، انتحار و آدم کشتن ندارد. جالب این است که سران این گروه به چنین سابقه‌های افتخار می‌کنند و هیچ ابایی از بازگویی به چنان افتخاراتی ندارد. اما پس از دو سال هنوز در فضای سیاسی افغانستان دو گفتمان در باره سقوط و برآمدن دوباره طالبان وجود دارد: روز سیاه یا روز پیروزی.

اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان از پانزدهم آگست سال ۲۰۲۱ به عنوان یک روز سیاه و فروپاشی همه ارزش‌های انسانی و دستاوردهای مردم افغانستان و بازگشت به نقطه صفر و یک گسست تاریخی دیگر یاد می‌کنند. در این روایت تنها بخشی از مردم و یا منسوبان نظام قبلی اشتراک نظر ندارند بلکه تمام کسانی که مخالف گروه طالبان و حکومت این گروه هستند با چنین روایتی اشتراک نظر دارند. در حالی که طالبان از این روز به عنوان روز فتح و پیروزی یاد می‌کنند و از آن تجلیل به عمل می‌آورند. حال پرسش این است که آیا روز پانزدهم آگست یک روز سیاه بود، آن گونه که مردم افغانستان می‌گویند و یا روز پیروزی آن گونه که طالبان شعار می‌دهند؟

روایت طالبان از برآمدن مجدد شان که آن را به معنای پیروزی بر کفر جهانی و اشغال گران می‌پندارند هم خنده‌دار است و هم باید به آنان حق داد که چنین دروغ بزرگ را به خورد هواداران نادان خویش بدهند. از این جهت که تسلیم دادن افغانستان به یک گروه تروریستی بر اساس یک توطیه از پیش طراحی شده بعد از دو سال مثل آفتاب روشن است، باید به شعارهای میان تهی پیروزی و فتح خندید. اما از آن جهت که این گروه باید هواداران خود را با دروغ و تزویر هم چنان پراثرژی نگه دارند باید بدان‌ها حق بدهیم که چند صباحی از سر گشاد این سرنای سرشار از رسوایی و عقب‌ماندگی بدمند.

در این طرف اما روایت سقوط هم متفاوت است و هم فراگیر. تمام کسانی که مثل طالبان نمی‌اندیشند، پانزدهم آگست را یک روز سیاه برای تاریخ افغانستان می‌دانند. سیاهی پانزدهم آگست آن قدر واضح است که نیاز به هیچگونه استدلال ندارد. زیرا پیامدهای ناگوار سقوط نظام و بازگشت دوباره طالبان آن قدر گسترده و متنوع است که حتی از شمردن این همه مصیبت خسته می‌شویم.

تنها کافی است ممنوعیت‌های وضع شده بر زنان بر شماریم تا بدانیم که افغانستان دچار چه مصیبت بزرگی شده است. رهبری طالبان تا کنون پنجاه دستور و فرمان مبنی بر ممنوعیت فعالیت‌های زنان صادر کرده است. ممنوعیت‌های زیر تنها بخشی از ممنوعیت‌هایی است که طالبان بر زنان وضع کرده اند: ممنوعیت تعلیم و تحصیل زنان، ممنوعیت گشت و گذار زنان در شهر و اماکن عمومی، ممنوعیت سفر زنان بدون محارم درجه اول، ممنوعیت آزادی‌های اولیه زنان، ممنوعیت مشارکت سیاسی زنان، ممنوعیت زنان از اشتراک در امور اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، ممنوعیت حضور زنان در ادارات دولتی و خصوصی، ممنوعیت آرایش زنان و آرایشگاه‌های زنانه، ممنوعیت رفتن زنان به پارک‌ها و مراکز تفریحی، ممنوعیت حمام‌های زنانه در سطح شهر، ممنوعیت شادی زنان در عروسی‌ها، ممنوعیت رانندگی زنان، ممنوعیت کار زنان در نهادهای بین المللی و... همین مقدار نیز کفایت می‌کند تا به ماهیت تاریک و سیاه طالبان پی ببریم و عمق فاجعه را درک کنیم. بگذریم از این که فقر، تبعیض، ستم، کشتارهای هدفمند، غصب زمین و ملکیت‌های مردم بی‌چاره، ممنوعیت مطلق هر نوع آزادی انسانی، زیر پا کردن حقوق اولیه همه شهروندان، دشمنی با علم و دانش، دشمنی با فرهنگ ارزش‌های هویتی ساکنان دیگر کشور و ده‌ها ارمغان دیگر طالبان برای مردم چیزی جز رنج و محنت به بار نیاورده است. بنابراین روز پانزدهم آگست به عنوان یک روز سیاه در تاریخ کشور ثبت شده است و از این پس نیز از آن به همین عنوان باید یاد شود.

با تمام این اوصاف بازار رقابت بر سر نزدیکی و تعامل با طالبان گرم است. از قدرت‌های بزرگ و بزرگ‌تر گرفته تا کشورهای همسایه این روزها مسابقه گذاشته اند تا دل طالبان را به دست آورند. هم‌چنین ده‌ها شخصیت موثر در پس‌خانه‌های تاریک تصمیم‌گیری‌های جهانی در حال چانه‌زنی به نفع طالبان هستند. علاوه بر فعال شدن تعدادی از زنان و مردان طالبان‌دیش، مشهورترین افرادی که در این روزها خود را به آب و آتش می‌زنند تا راهی برای عادی‌سازی روابط جهان با طالبان پیدا کنند، خلیلزاد و سلطان برکات هستند. هر دو از تحصیل کرده‌های افغان تبار هستند که اولی در ایالات متحده و دومی در انگلستان درس خوانده است. خلیلزاد در این روزها در دستگاه دیپلماسی ایالات متحده سرگرم چانه‌زنی است و سلطان برکات مشغول جمع‌آوری چهره‌های پروژه‌ بگیر به نفع طالبان در دوحه است. فرد دومی این بار در جاکارتا پایتخت اندونیزی تعدادی را به ملاقات طالبان فرا خوانده است. هیچ چیزی جز اشتراکات تباری لایبگیران با طالبان نمی‌تواند این گونه تلاش‌ها را توجیه کند.

اگر وضع به همین متوال پیش برود و مسابقه تعامل با طالبان کمی دوام یابد احتمالاً جهان همه فجایی را که طالبان به بار آورده است فراموش خواهد کرد و یک آینده تاریک برای ما رقم خواهد زد. کشورهای اسلامی و غیر اسلامی که دم از حقوق بشر و رنج مردم افغانستان می‌زنند ثابت کرده اند که هیچ چیزی جز منافع خود شان برای شان مهم نیست. وگرنه اندک توجه به ماهیت تروریستی طالبان کافی است تا هر انسانی که کمترین باور به ارزش‌های انسانی داشته باشد از آن برائت بجوید و هرگز در جایات این گروه تبهکار شریک نگردد. فقط کافی است که جهان بفهمد که اکنون نیمی از جمعیت افغانستان از همه حقوق اولیه به شمول تعلیم و تحصیل محروم اند و در بدترین شرایط روحی و روانی زندگی می‌کنند. اما واقعیت این است که همه خود را به نفهمی زده اند.

در سوی دیگر متاسفانه مردم به دلیل فقر و ناداری توانی برای ایستادن در برابر آن همه اجحاف ندارند و گروه‌های مخالف طالبان غرق در نفاق و اختلافات بی‌هوده هستند. اختلافات قومی و جناحی چنان در تاروپود اپوزیسیون طالبان نفوذ کرده است که از آن‌ها دشمنان خونی با همدیگر ساخته است. آنان حتی در این شرایط حاضر نیستند تا زیر یک چتر جمع شوند و برای آینده کشور و سرنوشت مردم با همدیگر گفتگو کنند. بنابراین وضعیت غبارآلود و آینده سخت تاریک دیده می‌شود و سیاهی پانزدهم آگست ۲۰۲۱ هم چنان بر فضای سیاسی کشور مستولی است.

بدون شک روزی روشنایی خواهد تابید و ظلم و ستم هرگز دوام ندارد و گفتمان طالبانی نه قادر به تداوم در پهنه حیات جمعی مردم افغانستان و نه شایسته آن است. روزی مردم به مطالبات برحق خود خواهد رسید و فلسفه تاریخ آن را ایجاب می‌کند. ماهیت تروریستی طالبان پاشنه آشل بزرگی هم برای طالبان و هم برای حامیان طالبان است. به امید روزی که عدالت و آزادی در کشور فراگیر شود و شاهد برچیدن بساط ستم و تحجر طالبانی باشیم.

# مقایسه سیستم‌های فدرال

## (مروری بر فدراسیون‌های معاصر)

نوشته: رونالد ل. واتس (مؤسس و رئیس پیشین مجمع نظام‌های فدرال در کانادا)  
ترجمه: سرور دانش

زبان‌های رسمی و زبان چهارم یعنی رومانس هم به عنوان زبان ملی شناخته می‌شوند و دو گروه دینی رایج (کاتولیک و پروتستانت) دارای شعبات سرزمینی و منطقه‌ای هستند که در برخی از موارد با یکدیگر تلاقی می‌کنند. به عنوان مثال در کانتون‌هایی که به زبان آلمانی سخن می‌گویند، برخی پیرو مذهب کاتولیک و برخی دیگر پیرو پروتستانت هستند. همچنین در برخی از کانتون‌های فرانسوی زبان، برخی از باشندگان، پیرو مذهب کاتولیک و برخی دیگر پیرو مذهب پروتستانت می‌باشند. بر این اساس کانتون‌ها در مسایل مختلف، پیمان‌ها و صف‌بندی‌های گوناگونی را تشکیل می‌دهند. در میان کانتون‌های ۲۶گانه، ۱۷ کانتون تنها به آلمانی سخن می‌گویند و چهار کانتون دیگر تنها فرانسوی زبان هستند و تنها یک کانتون ایتالیایی زبان است و سه کانتون به هر دو زبان آلمانی و فرانسوی سخن می‌گویند و تنها یک کانتون که گراوباندن (Graubuden) است به سه زبان (آلمانی و ایتالیایی و رومانس) صحبت می‌کند. به طور خلاصه اکثریت کاتولیک در ۱۴ کانتون و اکثریت پروتستانت در ۱۲ کانتون به سر می‌برند و اکثریت کاتولیک یا پروتستانت، بیش از دو سوم جمعیت ۱۸ کانتون از ۲۶ کانتون را تشکیل می‌دهند.

علی‌رغم این که بر اساس تقسیمات قانون اساسی، اختیارات زیادی به حکومت مرکزی فدرال تصریح شده و موارد باقی مانده به کانتون‌ها واگذار شده، اما در میدان عمل عدم تمرکز زیادی وجود دارد زیرا قانون اساسی حکومت مرکزی فدرال را در حد زیادی در مورد مدیریت بخش زیادی از قوانین، وابسته به کانتون‌های خودمختار قرار داده است. در مورد اختیارات قانونی کانتون‌ها تقارن نسبی وجود دارد، با این که تعداد ۶ کانتون از جمع ۲۶ کانتون، نیم‌کانتون محسوب می‌شوند و بدین جهت نسبت به سایر کانتون‌ها، از نیم سهم نمایندگی در مجلس ایالات (Standerat) برخوردار هستند.

در نهادهای فدرال اصل تفکیک قوا حاکم است ولی قوه مجریه (شورای فدرال) عبارات از یک مجمعی است که اعضای آن توسط پارلمان فدرال سویس برای مدت معینی انتخاب می‌شوند و مرکب از هفت عضو است که به تناوب و به صورت چرخشی ریاست قوه مجریه را برای یک سال به عهده می‌گیرند. پارلمان سویس مرکب از دو اطاق است: یکی مجلس ملی (Nationalrat) و دیگری مجلس ایالات (Standerat). در مجلس دوم هر کانتون دو نماینده و نیم کانتون‌ها هر کدام تنها یک نماینده دارد.

سیستم انتخاباتی مبتنی بر نمایندگی تناسبی باعث شده که نظام چند حزبی شکل بگیرد ولی شورای اجرائیه فدرال که دارای مدت محدود است و به مرور زمان تحول یافته و ثبات پیدا کرده، اعضای آن به صورت سنتی مرکب از چهار حزب سیاسی اصلی است. این چهار حزب اکثریت قاطع را در پارلمان فدرال تشکیل می‌دهند.

از خصوصیات بارز مسیر سیاسی سویس استفاده گسترده از رفراندوم است و از نشانه بارز دیگر آن اجازه عضویت دوگانه در دو سطح است یعنی سطح پارلمان‌های کانتون‌ها و سطح پارلمان فدرال و این روش باعث شده که در حدود یک پنجم اعضای قانونگذار فدرال در پارلمان های کانتون‌ها نیز عضویت داشته باشند.

تلاش‌ها و اقدامات پراکنده در طول سه دهه مبنی بر تعدیل کامل قانون اساسی سویس، در اپریل ۱۹۹۹ به نتیجه رسید و به موجب رفراندومی که برگزار شد، بر انجام تعدیلات فراگیر قانون اساسی موافقه صورت گرفت. در این رفراندوم ۵۹٫۲ درصد رأی دهندگان به شمول اکثریت باشندگان ۱۲ کانتون از ۲۰ کانتون و ۲ کانتون از شش نیم‌کانتون، به قانون اساسی جدید رأی دادند. اما علی‌رغم تعدیلات فراگیر، مسوده قانون اساسی از ورود به اصلاحات ماهوی مورد جدل و اختلاف اجتناب کرد و به جای تعدیلات محتوایی، بیشتر به نوسازی قالب و شکلیات قانون اساسی پرداخت، ولی علی‌رغم این حالت و بر خلاف انتظار، نتیجه رفراندوم، به سختی به نفع قانون اساسی جدید تمام شد زیرا صدای مخالفان بلند شد که بیشترشان از کانتون‌های روستایی کوچک سویس بودند و از افزایش تمرکزگرایی نگرانی داشتند، در حالی که قانون اساسی جدید از رأی تأیید همه شهرهای اصلی برخوردار شده بود.

علی‌رغم این که قانون اساسی جدید در بیشتر بخش‌های خود، یک نوع نوسازی قانون اساسی قبلی شمرده می‌شود، اما در عین حال حقوق بنیادی شهروندان و روابط بین مقامات فدرال و مقامات کانتون‌ها و اختیارات شهرداری‌ها را شفاف ساخته است.

از بارزترین مسایل دراز مدت که در صدر فهرست عملکرد اتحاد فدرال سویس قرار دارد، رابطه این کشور

در این فصل به طور مختصر، پیدایش و تحولات هر یک از فدراسیون‌هایی را که در این پژوهش مورد مطالعه تطبیقی قرار داده‌ایم، به طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم و شرایط، اوضاع، عوامل، پیکره‌بندی نهادی، مسیرهای برجسته سیاسی و مسایل اساسی و اصلی آن‌ها را مطالعه می‌کنیم.

### ۱٫۱ فدراسیون‌های ریشه دار در کشورهای توسعه یافته

#### ایالات متحده آمریکا (۱۷۸۹)

ایالات متحده آمریکا نخستین کشور فدرالی مدرن است که از سال ۱۷۸۹ به دنبال توافقنامه فلاولیا در سال ۱۷۸۷ فدرالیسم را به عنوان یک اصل سازمانی برای پیکره‌بندی حکومتی خود پذیرفت. این تصمیم نتیجه ناکامی اتحاد کنفدرالی حکومت بود که به موجب میثاق اتحاد کنفدرالی در سال ۱۷۸۱ تشکیل شده بود. در ابتدای امر ایالات متحده از ۱۳ ایالت تشکیل شد ولی سپس تحول یافت به گونه‌ای که هم‌اکنون به عنوان یک فدراسیون مشتمل است بر: ۵۰ ایالت، دو فدرال نامتقارن، سه منطقه خودمختار محلی و سه منطقه‌ای که تابع حکومت فدرال نیست و بیش از ۱۳۰ شهرک محلی مستقل برای باشندگان بومی آمریکا.

اتحاد فدرال آمریکا توانست که در قرن اول موجودیت خود، در مقابل یک جنگ داخلی شدید مقاومت کند. از آنجا که فدرالیسم آمریکا در همه جهان از پایدارترین فدرال‌ها است، برای هر پژوهش در مورد اتحاد‌های فدرالی به عنوان یک مرجع اصلی شناخته می‌شود.

از امتیازات فدراسیون آمریکا نسبت به فدرال‌های دیگر این است که دارای جامعه نسبتاً همگن است، زیرا علی‌رغم وجود اقلیت‌های بزرگی از سیاه پوستان و اسپانیابارها ولی هیچ کدام آنان در هیچ ایالتی اکثریت را تشکیل نمی‌دهند. اما در عین حال این کشور در فرهنگ سیاسی خود از یک نوع تنوع سرزنده و منطقه‌ای برخوردار است و تمرکز فراوان بر اهمیت حکومت ایالتی و حکومت محلی دارد.

از نگاه مطالعات تطبیقی، حکومت فدرال از اندازه معقول عدم تمرکز برخوردار است و به همه ایالات پنجاه‌گانه صلاحیت‌های قانونی مساوی داده شده است. البته این اصل تساوی در روابط بین فدراسیون‌های نامتقارن و ایالات مرتبط به آن‌ها تطبیق نمی‌شود.

ویژگی اساسی تقسیم صلاحیت‌ها الگویی است که بر مبنای آن، قانون اساسی مواردی را که در اختیار و صلاحیت حکومت مرکزی فدرال است، مشخص می‌گرداند - که اکثر آن‌ها متلازم و مشترک هستند یعنی ایالات نیز در آن موارد دارای صلاحیت می‌باشند و برخی از آن‌ها هم از صلاحیت انحصاری حکومت مرکزی فدرال است و ایالات حق ندارند در آن زمینه به قانونگذاری بپردازند- و موارد باقی مانده مشخص نشده را به ایالات واگذار می‌کند.

نهادهای فدرال در مسایل مربوط به قوه اجرائیه و قوه مقننه، بر اصل تفکیک قوا استوار است با داشتن نهادهای ریاست جمهوری که تابع کنگره هستند و دارای سیستم خاصی برای حفظ توازن و رعایت قواعد می‌باشند. کنگره یا عالی‌ترین مرجع قانون گذاری، دارای مجلس سنا نیز می‌باشد که ایالات در آن به طور مساوی نماینده دارند که از سال ۱۹۱۲ تا کنون با انتخابات مستقیم از طرف ایالات برگزیده می‌شوند.

در طول بیشتر از دو قرن عمر حکومت فدرالی، ایالات متحده آمریکا -به عنوان یک کشور فدرال- پیشرفت زیادی داشته و حکومت فدرال نسبت به گذشته، اکنون نیرومندتر شده است. در دهه‌های جدید گفته می‌شود که حکومت مرکزی فدرال نقش مسلط پیدا کرده و از حق اولویت برخوردار شده است و این یک تحول از فدرالیسم تعاونی به فدرالیسم اجباری است. در عین حال فشارهای سیاسی مخالف نیز وجود دارد که خواستار عدم تمرکز بیشتر است، هر چند در این زمینه پیشرفت، محدود و اندک بوده است.

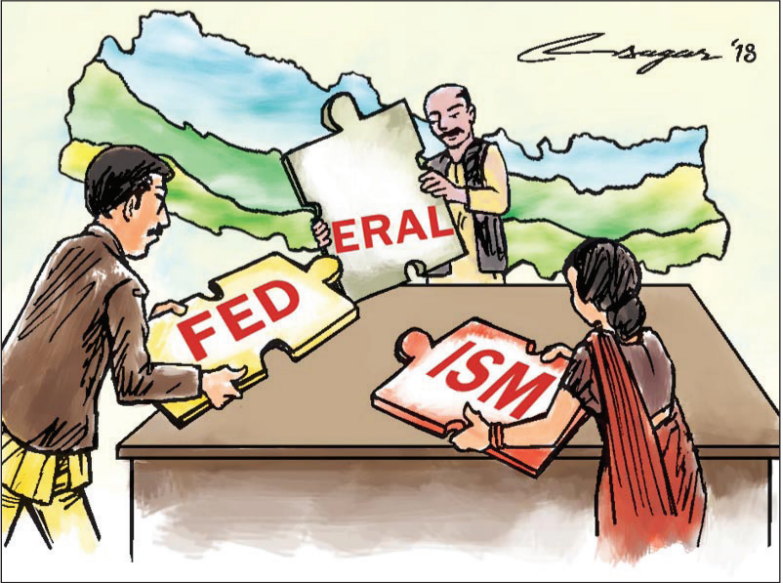
در مراحل بعدی، در میدان عمل، اقداماتی صورت گرفت که در تأسیس اتحاد‌های فدرالی، به سیستم و قانون اساسی فدرالی آمریکا، تأسی شد و این باعث گردید که سیستم فدرال آمریکا، به عنوان یک الگوی مهم قابل تقلید شناخته شود.

#### سویس (۱۸۴۸)

اتحاد کنفدرال سویس که از سال ۱۲۹۱ به اشکال مختلف حاکم بود، در پی جنگ کوتاه داخلی زوندرباند (Sonderbund) که در سال ۱۸۴۷ اتفاق افتاد، متلاشی شد و قانون اساسی جدید ۱۸۴۸ به اتحاد فدرالی تغییر یافت.

سویس کشور کوچکی است که تعداد جمعیت آن به حدود ۷ میلیون نفر بالغ می‌گردد و اکنون دارای ۲۶ واحد عضو مؤسس می‌باشد که کانتون (canta) نامیده می‌شوند و بر شش مورد آن‌ها اصطلاح «نیم کانتون» اطلاق می‌گردد.

علی‌رغم این که سویسی‌هایی که به زبان آلمانی سخن می‌گویند، در همه عرصه‌ها از نگاه تعداد جمعیت و نیروی اقتصادی، به طور دائم نیروی مسلط هستند، اما اتحاد فدرال سویس تا حد قابل ملاحظه‌ای از تنوع زبانی و دینی برخوردار است. سه زبان آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی



# مقایسه سیستم‌های فدرال

## (مروری بر فدراسیون‌های معاصر)



مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما زبان آلمانی زبان رسمی آن است.

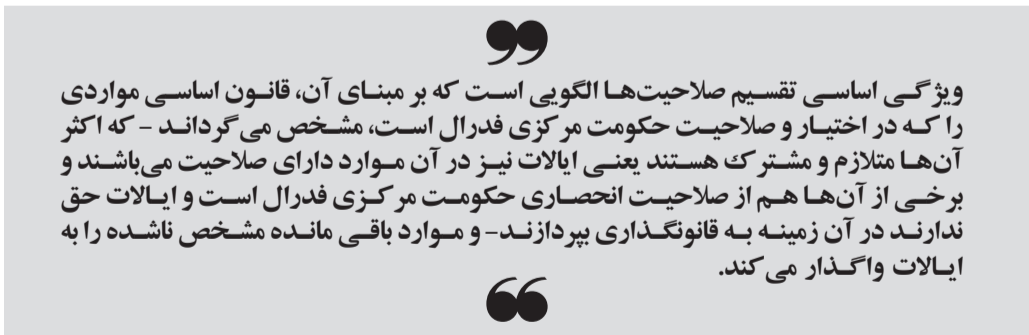
نظر به این که اتریش از یک فرهنگ کلاسیک مبتنی بر دولت و سلسله مراتب قدرت برخوردار است، دارای قدرت حقوقی قانونگذاری بسیار متمرکز است ولی اداره قوانین فدرال از عدم تمرکز گسترده‌ای برخوردار است و صلاحیت زیادی را به ایالات انتقال داده است. تفاوت اتریش از سایر فدراسیون‌ها در این است که متمرکزترین فدراسیون‌ها است زیرا واحدهای مؤسس فدرال با این که از صلاحیت‌های قانونگذاری باقیمانده برخوردار هستند، ولی در اساس به عنوان «نمایندگان» یا «وابستگان» حکومت فدرال عمل می‌کنند. همه واحدهای فدرال از نگاه صلاحیت و جایگاه در رتبه مساوی قرار دارند.

نهادهای فدرال دارای ماهیت پارلمانی هستند زیرا نخست وزیر و وزیران در برابر مجلس ملی (Nationalrat) مسئول هستند، با این که رئیس دولت فدرال با انتخابات مستقیم انتخاب می‌شود و وظایف رئیس دولت را به عهده دارد. پارلمان اتریش نیز دارای دو اطاق است و اعضا اطاق دوم یا مجلس مردم (Bundesrat) با انتخاب غیر مستقیم توسط مجالس پارلمانی ایالات (Lander) انتخاب می‌شوند و در تعداد نمایندگان، تناسب نفوس ایالات رعایت می‌شود با این فرض که از هر ایالت حد اقل وجود سه نماینده باید تضمین شود.

فدراسیون اتریش از این اهمیت برخوردار است که نشان می‌دهد در طیف وسیع سیستم‌های متنوع فدرال، تا چه میزان می‌توان هم متمرکز بود و در عین حال وابستگی متقابل بین دولت فدرال و ایالات را حفظ کرد.

### آلمان (۱۹۴۹)

اتحاد فدرال آلمان به صورت گسترده از تجربیات گذشته امپراطوری آلمانی (۱۸۷۱-۱۹۱۸)، جمهوری وایمار (۱۹۱۹-۱۹۳۴) و سقوط نظام متمرکز فراگیر رایش سوم (۱۹۳۴-۱۹۴۵) استفاده کرده است. آلمان غربی در سال



**ویژگی اساسی تقسیم صلاحیت‌ها الگویی است که بر مبنای آن، قانون اساسی مواردی را که در اختیار و صلاحیت حکومت مرکزی فدرال است، مشخص می‌گرداند - که اکثر آن‌ها متلازم و مشترک هستند یعنی ایالات نیز در آن موارد دارای صلاحیت می‌باشند و برخی از آن‌ها هم از صلاحیت انحصاری حکومت مرکزی فدرال است و ایالات حق ندارند در آن زمینه به قانونگذاری پردازند- و موارد باقی مانده مشخص نشده را به ایالات واگذار می‌کند.**

۱۹۴۹، به جمهوری آلمان فدرال تبدیل شد که شامل ۱۱ ایالت فدرال بود و در حال حاضر دارای ۱۶ ایالت فدرال است که جمعیت آن متجاوز از ۸۰ میلیون نفر است.

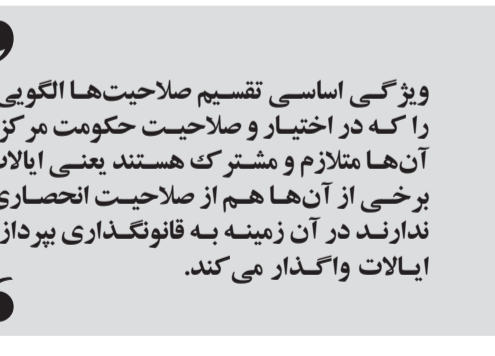
با این که بین آلمان غربی و آلمان شرقی سابق از نگاه فرهنگ سیاسی یک شکاف عمیقی وجود دارد ولی باشندگان آلمان فدرال از همگونی زبانی برخوردار هستند. از ویژگی‌های بارز فدراسیون آلمان وجود روابط شبکه‌ای درهم تنیده بین دولت فدرال و حکومت‌های ایالتی است. دولت فدرال از اختیارات زیاد قانون‌گذاری انحصاری و مشترک و هم‌زمان و ساختاری برخوردار است ولی ایالات به حکم قانون اساسی مکلف به تطبیق و مدیریت بخش زیادی از این قوانین هستند. این تدابیر مشابه تدابیری است که در اتریش و سوئیس وجود دارد با این تفاوت که کانون‌های سوئیس در موضوعات زیادی از اختیارات قانون‌گذاری برخوردار است.

استرالیا جامعه نسبتاً همگن است که جمعیت آن به ۱۸ میلیون نفر بالغ می‌گردد که اکثر آنان از نسل مهاجران انگلیسی و اروپایی هستند ولی وسعت جغرافیایی و تمرکز باشندگان در پایتخت‌های ایالات پراکنده که هر کدام تنها به بخش خاص در داخل اراضی خود خدمات رسانی دارد، باعث شده که استرالیا به شکل طبیعی، ساختار نظام سیاسی فدرال پیدا کند.

مؤسسان فدراسیون استرالیا الگوی متمرکز کانادایی را برای شیوه تقسیم قدرت نپذیرفتند بلکه طبق الگوی آمریکایی عمل کردند بدین ترتیب که فهرست محدودی از اختیارات حکومت مرکزی فدرال و همچنین یک فهرست بزرگی از اختیارات مشترک را تعریف کردند و موارد باقی مانده غیر تعریف شده را به حکومت‌های ایالتی واگذار کردند. اما در عین حال و با تحول فدراسیون در میدان عمل، اتحاد فدرالی استرالیا به تمرکز بیشتر روی آورد مخصوصاً در مورد تدابیر مالی. اما از نگاه اختیارات قانونی، بین ایالات شش‌گانه، عدم تقارن حاکم است.

علی‌رغم این که استرالیا با کانادا از نگاه شیوه تقسیم صلاحیت‌ها بین مرکز و ایالات باهم متفاوت هستند اما از نگاه جمع بین نظام فدرالی با نظام پارلمانی و ایجاد یک حکومت پاسخگو برای هر دو سطح فدرال و ایالات، استرالیا از کانادا پیروی کرده است، جز این که استرالیا دارای مجلس سنای نسبتاً نیرومند است که اعضای آن با انتخابات مستقیم و به طور مساوی از طرف ایالات انتخاب می‌شوند ولی به جهت تأثیرات نظام پارلمانی، مجلس سنا بیشتر رنگ یک مجلس حزبی به خود گرفته است تا مجلسی که حالت اقلیمی و ایالتی داشته باشد.

از آنجا که این کشور دارای نظام فدرالی پارلمانی است، نهادها و مسیره‌های «فدرالیسم اجرایی» را تا حد زیادی توسعه بخشیده است به گونه‌ای که به استثنای آلمان، نسبت به هر فدرال دیگر، در رتبه برتر قرار دارد و همچنین از آنجا که استرالیا در زمینه نهادهای پارلمانی و سنت‌های فدرالیسم اجرایی، از میراث بریتانیا بهره‌مند



است، به طور بسیار روشن ویژگی‌های ناشی از اختلاط نهادهای فدرالی با پارلمانی را انعکاس می‌دهد.

### اتریش (۱۹۲۰)

اتریش به تعقیب زوال امپراطوری اتریشی مجاری، قانون اساسی فدرال را در سال ۱۹۲۰ تصویب و تطبیق کرد و سپس در سال ۱۹۲۹ تعدیلاتی را بر آن وارد ساخت و سپس در سال ۱۹۴۵ هنگامی که جمهوری اتریش دوباره بازگشت، مجدداً به تعدیل دیگری پرداخت، اما ماهیت و گوهر قانون اساسی اصلی همچنان حفظ شد و در شرایط کنونی، اتریش دارای ۸ میلیون جمعیت است و ۹ ایالت (Lander) فدرالی دارد.

اتریش تا حد زیادی از همگونی فرهنگی برخوردار است و علی‌رغم این که در قانون اساسی تصریح شده که در برخی از مناطق کشور دو زبان سلوونی و کرواتی

با اتحادیه اروپا است که رأی دهندگان سوئیس حتی تا کنون پیوستن به آن را رد می‌کنند.

با این که کشور فدرال سوئیس دارای جمعیت کم و مساحت کوچک است ولی ویژگی برجسته تعدد و تنوع زبانی و فرهنگی، به آن اهمیت ویژه بخشیده است.

### کانادا (۱۸۶۷)

کانادا از جهت مساحت در رتبه دوم بعد از روسیه قرار دارد و در سال ۱۸۶۷ به نظام فدرال تبدیل شد. علی‌رغم این که کانادایی‌ها از اصطلاح «اتحاد کنفدرالی» استفاده می‌کنند ولی این اصطلاح اشاره دارد به پیوستن ولایات در قالب اتحاد فدرالی در سال ۱۸۶۷ و نه به خاطر این که این کشور واقعا ساختار کنفدرالی داشته باشد. تحول فدرالی از زمانی آغاز شد که تلاش‌هایی به راه افتاد برای غلبه بر دشواری‌ها و شکست‌های سیاسی‌ای که به وقوع پیوست در ولایت فدرال کانادا که به موجب قانون اتحاد مصوب سال ۱۸۴۰ تأسیس شده بود و راه حل آن این بود که این ولایت باید به دو منطقه جدید تقسیم شود: یکی «انتاریو» که اکثریت انگلیسی زبان داشت و دیگری «کیبیک» که اکثریت باشندگان آن فرانسوی زبان بودند و دو منطقه دریایی دیگر هم به خاطر اهداف تجارتي و دفاعی ملحق شوند که عبارت بودند از: «نوا اسکوشا» و «نیوبرانزویک». اتحاد فدرالی در ابتدا از چهار ولایت یادشده تشکیل گردید و به مرور زمان تحول و تکامل یافت تا این که اکنون ۱۰ ولایت و سه منطقه شمالی را شامل می‌گردد. قلمرو شمالی در سال ۱۹۹۹ به سه منطقه تقسیم شد.

از خصوصیات بارز فدراسیون کانادا حضور مستمر اکثریت فرانسوی زبان‌ها است که در یک سرزمین متمرکز هستند، زیرا بیشتر از ۸۰ درصد جمعیت فرانسوی زبان کانادایی در «کیبیک» زندگی می‌کنند و بیش از ۸۰ درصد جمعیت این ایالت را تشکیل می‌دهند.

فدراسیون کانادا در طول تاریخ خود معروف است به دوگانگی فرانسوی و انگلیسی و همچنین معروف است به نیرومند بودن گرایش سرزمینی که در همه قلمروهای این کشور مشهود است و در دوره نزدیک این توجه نیز افزایش یافته است که جایگاه باشندگان بومی هم در چارچوب فدراسیون به رسمیت شناخته شود.

از ویژگی‌های اصلی قانون اساسی ۱۸۶۷ این است که اختیارات مهمی را به دولت مرکزی فدرال داده است حتی در آن حد که حکومت فدرال را قادر می‌سازد که در بعضی از شرایط، حقوق ایالات را زیر پا بگذارد.

بر خلاف دو فدراسیون قبلی (آمریکا و سوئیس) در قانون اساسی کانادا صلاحیت‌ها و اختیارات خالص حکومت مرکزی فدرال و اختیارات خالص حکومت ایالتی و اختیارات مشترک هر دو به طور صریح در سه فهرست جداگانه مشخص شده و باقی مواردی که در آن سه فهرست ذکر نشده، از صلاحیت‌های حکومت مرکزی فدرال می‌باشد. علی‌رغم این که کانادا در وهله نخست شکل متمرکز را به خود گرفته بود (اختیارات بیشتر به حکومت مرکزی فدرال) ولی با فشارهایی که در طول یک قرن و ربع به خاطر پذیرفتن دوگانگی و اعتراف به گرایش سرزمینی، وارد آمد، کانادا به یک فدراسیون نامتمرکز در هر دو سطح قانونگذاری و اداری تبدیل گردید.

فرمان قانون اساسی مصوب ۱۸۶۷ ماهیت ویژه کیبیک را با پذیرفتن عدم تقارن در امور مربوط به زبان، آموزش و حقوق مدنی، به رسمیت شناخت.

فرمان قانون اساسی سال ۱۹۸۲ میثاق حقوق و آزادی‌ها و میکانیزم‌های تعدیل جدید قانون اساسی را نیز افزود که در بیشتر حالات هم حکومت فدرال و هم حکومت‌های ایالتی را شامل می‌شود ولی تلاش‌هایی که در طول چهار دهه گذشته جریان داشته تا ماهیت جداگانه کیبیک و ویژگی‌های آن به رسمیت شناخته شود از طریق افزودن مواد خاص در قانون اساسی که واقمیت عدم تقارن آن با سایر ایالات را نشان دهد، همواره مورد اختلاف و کشمکش شدید بوده است.

بر خلاف دو فدراسیون دیگر در آمریکا و سوئیس که در نهادهای فدرال خود بر تفکیک بین دو قوه مقننه و اجرائیه تأکید داشتند، ویژگی برجسته و خلاق کانادا این است که کانادا اولین اتحاد فدرالی‌ای بوده که نظام حکومتی پارلمانی پاسخگو را پذیرفته که در آن دو قوه اجرائیه و مقننه باهم اختلاط دارند. این سیستم یعنی اختلاط دو نظام فدرالی و پارلمانی را استرالیا و بسیاری از فدرال‌های دیگر مورد بحث این پژوهش نیز پذیرفتند. طبیعت نهادهای فدرالی پارلمانی متکی بر اکثریت حاضر و اشتراک کننده در رأی دهی، بر دینامیک بودن سیاست‌های فدرال در کانادا تأثیر زیادی داشته است.

### استرالیا (۱۹۰۱)

قانون اساسی فدرالی استرالیا مصوب ۱۹۰۱ شماری از مستعمرات خودمختار بریتانیایی را متحد ساخت. اتحاد فدرالی استرالیا در حال حاضر مشتمل است بر شش ایالت (ایالت‌های پر جمعیت، ایالت نیوساوث ویلز و ایالت ویکتوریا هستند که ۶۰ درصد کل جمعیت اتحاد فدرال را در خود جای داده‌اند) به اضافه منطقه پایتخت و منطقه شمالی و هفت منطقه اداری.

یک نمایانندهٔ پارلمانی در یک جلسهٔ پارلمانی در ایالت یوتا، ایالات متحده آمریکا

نمایانندهٔ پارلمانی در یک جلسهٔ پارلمانی در ایالت یوتا، ایالات متحده آمریکا

دارای اختیارات بسیار گسترده است، مخصوصا صلاحیت مداخله و داشتن اولویت در حالات اضطرار ولی چون دولت فدرال بر مبنای اتنیکی سیاسی و به صورت چند حزبی عمل می‌کند، در اکثر حالات در هنگام استفاده از این صلاحیت‌ها، شکل و متن و روح فدرال را رعایت می‌کند. به هر حال در هند برای حل منازعات و نحوه عمل حکومت ائتلافی، به تدریج شیوه تقسیم اختیارات و صلاحیت‌ها حاکم شد هرچند که در مقام عمل و تطبیق با اشتباهاتی نیز همراه بود.

نهادهای فدرال و حکومت‌های ایالتی، شکل پارلمانی دارد و حکومت در هر دو سطح در مقابل پارلمان پاسخگو است و رئیس دولت از سوی یک مجمع انتخاباتی مرکب از اعضای انتخاب شده هر دو مجلس پارلمان فدرال و پارلمان‌های ایالات برگزیده می‌شود و رؤسای رسمی ایالات از سوی حکومت فدرال تعیین می‌شوند. هند به عنوان یک کشور فدرال از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است از این جهت که در مدتی بیش از نیم قرن، برای حفاظت از وحدت و پیوند جامعه متنوع و چند زبانه، طریقه خاصی را برای استفاده از نهادها و مسیره‌های فدرالی به کار برده است.

**مالزی (۱۹۶۳)**

فدراسیون مالزی در شرایط کنونی از ۱۳ ایالت تشکیل شده که جمعیت آن به ۱۹ میلیون نفر بالغ می‌گردد و در سال ۱۹۶۳ تأسیس شد، یعنی در زمانی که سنگاپور و دو ایالت بورنئو، صباح و سراواک به اتحاد مالایا پیوستند. مالایا در در سال ۱۹۵۷ به استقلال رسیده بود. اما بعد از سیری شدن تنها دو ماه، سنگاپور از فدراسیون مالزی اخراج شد و از آن زمان تا کنون این فدراسیون دارای ۱۱ ایالت و دو ایالت خودمختار در جزیره بورنئو می‌باشد. از ویژگی‌های بارز مالزی تنوع باشندگان آن از نگاه جنسیت، قوم، زبان، دین و آداب و رسوم اجتماعی است. نسبت مالایا و سایر باشندگان بومی در حدود ۵۹ درصد از کل جمعیت است. ۳۲ در صد چینیایی و ۹ درصد هندی هستند. مالایایی ها اکثریت باشندگان را در بیشتر ایالات و اقح در شبه جزیره مالایا تشکیل می‌دهند و تعداد بیشتر چینیایی‌ها و باشندگان دیگر بومی در ایالات ساحل غربی ساکن هستند و گروه‌های متنوع زبانی و اکثریت قاطع دو ایالت بورنئو را تشکیل می‌دهند و به همین جهت سیستم فدرال عامل مهم حفاظت از توازن دقیق اجتماعی در داخل فدراسیون بوده است.

فدراسیون مالزی مانند هند در ابتدای کار، در حد زیادی تمرکزگرا بود که از قانون اساسی قبلی مالایا ناشی می‌شد و طراحی آن به طرز فرمان حکومت هند در سال ۱۹۳۵ بود و به همین جهت به طور غیر مستقیم، مستند به فرمان بریتانیایی آمریکای شمالی در سال ۱۸۶۷ بود. در مالزی مانند هند، سه فهرست از لویاح اختیارات و صلاحیت‌ها وجود دارد: صلاحیت‌های خاص دولت فدرال، صلاحیت‌های خاص ایالات و صلاحیت‌های مشترک. اما صلاحیت‌های باقی مانده، بر عکس هند، در مالزی به ایالات تعلق دارد.

شاید یکی از بارزترین ویژگی‌های تقسیم اختیارات در مالزی، عدم تقارن خیلی زیاد در اعطای خودمختاری قانون‌گذاری، اجرایی و مالی برای واحدهای مؤسس فدرال باشد. ایالات شبه جزیره مالایا که تعداد آن‌ها به ۱۱ ایالت بالغ می‌گردد و ایالات اصلی مؤسس اتحاد فدرال مالایا محسوب می‌شوند، روابط متقارن با دولت فدرال دارند ولی به دو ایالت بورنئو، خودمختاری بیشتری اعطا شده است تا بتوانند از منافع خاص خود، غیر از آنچه به مالایا تعلق دارد، حمایت به عمل آورند. اما بر خلاف هند، فدراسیون مالزی به حفاظت از ماهیت متمرکز خود ادامه داده است که بیشتر محصول وضعیت موجود مبتنی بر حزب سیاسی مسلط است.

مالزی نیز در هر دو سطح فدرال و ایالات، دارای نهادهای پاسخگو در مقابل پارلمان است و لی از شکل خاص نظام متناوب سلطنتی برای منصوب کردن رئیس رسمی دولت برخوردار است. انتخاب پادشاه Yang di-PertuanAgong برای مدت پنج سال از میان زمامدارانی صورت می‌گیرد که متصدی زمامداری از طریق وراثت در ۹ ایالت ملایا هستند.

اهمیت ویژه فدراسیون مالزی از این جهت است که توازن دقیق و پیچیده‌ای را ایجاد کرده در میان گروه‌های متنوع در داخل یک نظام فدرالی پارلمانی نسبتاً متمرکز که یک تحول سریع اقتصادی را رقم زده است و همچنین از این جهت که مشتمل است بر عدم تقارن در اختیارات ایالات مؤسس و به منظور حمایت از منافع خاص.

**۴٫۱ فدراسیون‌های تازه تأسیس**

**بلژیک (۱۹۹۳)**

بلژیک به عنوان یک کشور پادشاهی مشروطه تک‌ساخت در سال ۱۸۳۰ تأسیس شد ولی چهار مرحله از تفویض قدرت در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و ۱۹۸۸ و ۱۹۹۳ سیری شد تا این که تفویض صلاحیت به اوج خود رسید و کشور به یک نظام فدرالی رسمی تبدیل شد

یک نمایانندهٔ پارلمانی در یک جلسهٔ پارلمانی در ایالت یوتا، ایالات متحده آمریکا

که جمعیت آن به بیش از ۱۰ میلیون نفر بالغ می‌گردد و از شش ایالت عضو تشکیل می‌شود. از بین این واحدها سه منطقه، مناطق مشخص و تعریف شده‌ای را تشکیل می‌دهند( مناطق فلاندری و والون و بروکسل). این مناطق را سه جامعه احاطه کرده است (جوامع هلندی زبان و فرانسوی زبان و آلمانی زبان) که هر کدام دارای شوراهای مخصوص به خود است که به صورت رسمی مسئولیت امور فرهنگی و آموزشی را به عهده دارند و اولی از مقامات قانونی منطقه‌ای و دومی از مقامات شخصی نمایندگی می‌کند.

عامل محرک اصلی برای مسیر تفویض قدرت در قالب فدرال، این بود که بلژیک در میان دو مجموعه زبانی اصلی به دو قطب تقسیم شده بود. هلندی زبان‌ها ۵۸ درصد و فرانسوی زبان‌ها ۴۱ درصد هستند و اقلیت آلمانی زبان تنها یک درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. تمرکز بر ماهیت سیاست بلژیکی دو قطبی، از آنجا افزایش یافت که منطقه فلاندردی از رفاه بیشتر نسبت به سایر مناطق برخوردار گردید. (برعکس وضعیتی که در قرن ۱۹ حاکم بود) و همچنین اکثریت هلندی زبان‌ها از سلطه سیاسی که بلژیکی‌های فرانسوی زبان در زمان دولت بلژیکی تک‌ساخت به آن عادت کرده بودند، ناراحت بودند.

از آنجا که پروسه تفویض قدرت در مسیر برپایی فدرالیسم در نظر گرفته شده بود، تقسیم قدرت به شیوه‌ای پیش می‌رفت که اختیارات روبه افزایش شوراهای منطقه‌ای و شوراهای جوامع محلی را محدود ساخته و اختیارات قانونی باقی مانده و تعیین نشده به حکومت مرکزی واگذار می‌شد. علی‌رغم این حرکت در سال ۱۹۹۳ توافق شد (با این که هنوز نافذ نشده است) که در توزیع صلاحیت‌ها، اختیارات فدرال محدود شده و اختیارات باقی مانده به واحدهای مؤسس واگذار گردد.

تقسیم بلژیکی صلاحیت‌ها دارای سه ویژگی است:

۱- انتقال تدریجی قدرت به ایجاد میزان زیاد تمرکززادایی منجر شد.

۲- راکثر حالات اختیارات اعطا شده به هر سطحی از سطوح حکومت، شکل اختیارات اختصاصی به خود گرفت.

۳- این وضعیت باعث شد که مقدار زیادی عدم تقارن بین واحدهای مؤسس ظهور کند که خود باعث تفاوت‌ها بین مناطق و جوامع محلی و وجود تفاوت‌ها و اختلافات در روابط ذات الینی شوراهای منطقه‌ای و شوراهای گروه‌های هلندی زبان و فرانسوی زبان شود و بروکسل هم به عنوان پایتخت که در منطقه فلاندردی واقع شده ولی اکثریت فرانسوی زبان را در خود دارد، وضعیت خاص پیدا کند.

اما علی‌رغم عدم تمرکز گسترده، خدمات اجتماعی و مالیات همچنان از قلمروهای اصلی‌ای است که مسئولیت آن بر دوش حکومت فدرال است.

نهادهای فدرال در سیستم فدرال بلژیک، نهادهای تابع پادشاهی مشروطه است و حکومت در برابر مجلس نمایندگان پاسخگو است و نظام پارلمانی دارای دو اطاق قانون‌گذاری است.

علی‌رغم این که عهد نظام فدرالی بلژیک، نو و تازه تأسیس است و از این جهت نمی‌توان در مورد این فدراسیون به نتایج ثابت دست یافت، اما مسیر فدرالی‌ای مبتنی بر تفویض اختیارات، اهمیت خاصی پیدا می‌کند زیرا این کشور از نگاه زبانی دارای ماهیت دو قطبی است. همچنین این کشور نمونه‌ای از دولتی است که باید به فشارهای بیپای برای تحول فدرالی از دو جهت پاسخ بدهد: یکی از خلال تفویض داخلی قدرت و اختیارات که آن را از یک دولت تک‌ساخت به یک دولت مرکب فدرال تبدیل کرده است و دوم از جهت ادغام خارجی ناشی از عضویت آن در اتحادیه اروپا.

**اسپانیا (۱۹۷۸)**

اسپانیا نیز برای فدرال شدن یک پروسه دوگانه را پیموده است: یکی تفویض داخلی اختیارات و دوم ادغام خارجی با اتحادیه اروپا. در سال ۱۹۷۸ و بعد از تقریبا ۴۰ سال از حکومت متمرکز توتالیتر با دیکتاتوری جنرال فرانکو، اسپانیا قانون اساسی جدیدی را نافذ ساخت که نظام دموکراسی پارلمانی را در نظر گرفته بود. در چارچوب تحول دموکراتیک بعد از دوره فرانکو و به عنوان یک ابزار برای ایجاد توازن بین منافع نیرومند منطقه‌ای که گرایش ناسیونالیسم باسکی و کاتالانی تجدید شده آن را تشویق می‌کرد، اسپانیا به پروسه «منطقه سازی» پرداخت و واحدهایی را که «جوامع خودمختار» خوانده می‌شد ایجاد کرد که اکنون ۱۷ جامعه وجود دارد و در حدود ۴۰ میلیون جمعیت را در بر می‌گیرد.

علی‌رغم این که

# مقایسه سیستم‌های فدرال

**(مروری بر فدراسیون‌های معاصر)**

اسپانیا یک کشور تک‌ساخت شدیداً متمرکز بوده است ولی در واقع از یک تنوع زیاد برخوردار است و علی‌رغم این که فرهنگ سیاسی کاستیلی‌ها به سلسله مراتب هرمی و متمرکز گرایش دارد، ولی هر یک از گروه‌های آرجوانی‌ها، باسکی‌ها، کاتالونی‌ها، گالیسی‌ها، ناواری‌ها و والینسی‌ها توجه زیادی به حفاظت از روش زندگی و تأمین قدرت لازم برای حفظ هویت فرهنگی شان دارند.

واکنش اسپانیا بر این وضعیت بعد از تصویب قانون اساسی ۱۹۷۸ این بود که به تدریج برای هر منطقه، متناسب با وضعیت خاص آن و یا بر اساس مذاکره بین رهبری منطقه و حکومت مرکزی، خودمختاری اعطا کند. در عین حال اجرائات حکومت مادرید با نظم بیشتر به تقسیم صلاحیت‌ها پرداخت. اما علی‌رغم این که مناطق با سرعت متفاوت به سوی خودمختاری انتقال یافتند، هدف این بود که بر حالت عدم تقارنی که در نهایت امر جوامع خودمختار را فرا می‌گرفت، محدودیت ایجاد شود.

علی‌رغم این که قانون اساسی اسپانیا به طور صریح نمی‌گوید که آن کشور، فدرال است ولی در عین حال لویحی را برای اختیارات و صلاحیت‌های خاص هر یک از حکومت‌های مرکزی و محلی تنظیم کرده و صلاحیت‌های باقی مانده را هم در اختیار دولت مرکزی گذاشته است. بدین ترتیب اسپانیا در همه حالات و قلمروها -جز نام- از قالب فدرالی برخوردار است و هم اکنون ۱۷ جامعه خودمختار دارد که مطابق حکم قانون اساسی از اختیارات زیادی برخوردار هستند.

در شرایط کنونی اسپانیا یکی از نامتمرکزترین کشورها در سطح اروپا شمرده می‌شود ولی موضوع منطقه سازی کمتر تحت تأثیر قانون اساسی بوده و بیشتر از استراتژی‌های حزبی و رقابت و چانه زنی‌ها در چارچوب نهادهای سست و ضعیف متأثر بوده است.

دولت مرکزی، پادشاهی پارلمانی است و شورای وزیران در برابر مجلس دوم پارلمان (Cortes) پاسخگو است. پارلمان دارای دو اطاق است و مجلس اعیان که مجلس دوم پارلمان است، اکثر اعضای آن با انتخابات مستقیم انتخاب می‌شوند و ۵۵ عضو آن از طریق پارلمان‌های مناطق خودمختار تعیین می‌شوند. مجلس اعیان دارای ۲۵۹ عضو است. اسپانیا به عنوان یک کشور تک‌ساختی که با تفویض قدرت در داخل مرزهای خود و با یک فرایند عدم تقارن زیاد، در مسیر برپایی نظام فدرالی قرار گرفت، یک نمونه مهمی شمرده می‌شود از تلاش برای انطباق با اختلافات و تضادهایی که ناشی از فشارهای نیروهای منطقه‌ای برای کسب خودمختاری است.

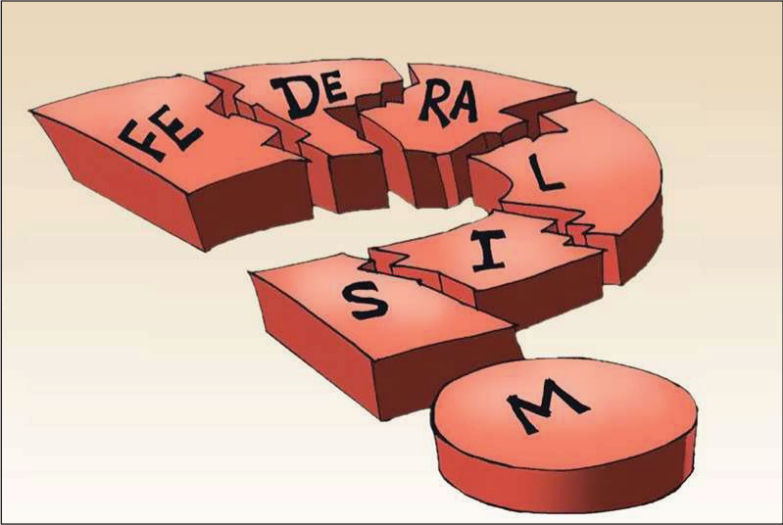
**۴٫۱ فدراسیون‌های فروپاشیده دو قطبی**

**چکسلواکیا (۱۹۲۰–۱۹۹۲)**

این کشور قبل از تقسیم شدن در پایان سال ۱۹۹۲ چکسلواکیا (جمهوری فدرال چک و سلواک فدرال) نامیده می‌شد و از دو واحد تشکیل شده بود که اساس موجودیت آن را دو جمهوری چک و سلواک تشکیل می‌داد. هدف از ایجاد این اتحاد فدرالی دو قطبی این بود که به هر یک از دو گروه اصلی تشکیل دهنده آن خودمختاری داده شود و هم در عین حال از یک اتحاد فدرالی قدرتمند نیز حمایت شود تا اختلافات و منازعات بین دو گروه را درست مدیریت کند.

چکسلواکیا بعد از جنگ جهانی اول و به دنبال فروپاشی امپراطوری اتریشی مجاری تأسیس شد. در ابتدا یک جمهوری دموکراتیک تک‌ساخت بود که چک و سلواک را متحد می‌ساخت و این وضعیت برای چک فرصت داد که به دور از اتریشی‌ها و آلمان به مقدار زیادی از خودمختاری دست پیدا کند و سلواک از قبضه تسلط مجاری رهایی یابد. سلواک‌ها که یک سوم جمعیت را تشکیل می‌دادند، از تسلط و برتری چک و خودمختاری محدودی که برای آنان داده شده، احساس نارضایتی می‌کردند. این احساس بعد از تدابیری آشکار شد که در زمان اشغال آلمان و نظام کمونیستی بعد از جنگ، اتخاذ شده بود.

در خلال تحول لیبرالیستی‌ای که در سال ۱۹۶۸ به رهبری الکساندر دوبچک پدید آمد، وعده‌هایی داده شد



# سقوط جمهوریت

## پرونده‌ای در باب

# روایت سقوط و محلی سازی تروریسم

(گفتگو با داکتر محمد قاسم وفايي زاده، استاد مطالعات صلح در دانشگاه کاناواوی جاپان، محقق ارشد در دانشگاه نوتردام در ایالات متحده و وزیر پیشین اطلاعات و فرهنگ افغانستان)



**راه عدالت: جناب داکتر بسیار لطف کردید که وقت گرانبگر تان را در اختیار نشریه راه عدالت قرار دادید. در نخستین پرسش می‌خواهیم روایت جناب شما را از سقوط افغانستان به دست طالبان داشته باشیم و این‌که چرا چنین شد؟**

**داکتر وفايي زاده:** با سپاس از شما. سقوط نظام جمهوری، فروپاشی آرزوها و امیدهای یک نسل بوده و گسست سیاسی و اداری در کشور به‌وجود آورد که عواقب زبان‌بار و ویران‌گری بر نظام اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور داشته است. سقوط نظام سیاسی هم‌زمان با خروج نیروهای آمریکا و ناتو نشان داد که افغانستان هنوز در ادامه گسست‌های تاریخی گام می‌بردارد و در این دو دهه بنای محکمی برای تداوم سیاسی در افغانستان گذاشته نشده است. اما سرعت فروپاشی نظام سیاسی و چگونگی آن، پرسش‌هایی را مطرح نموده و موجبات گمانه‌زنی‌های مختلفی را در داخل و خارج کشور به میان آورده است. نخستین واکنش افکار عمومی در افغانستان، انتقاد از رئیس‌جمهور غنی و همکاران او در ارگ ریاست جمهوری و شورای امنیت بود که او و همکارانش را به‌دلیل ناتوانی در رهبری افغانستان در شرایط دشوار جنگ و ایجاد سیستم همه‌شمول و مقاوم در برابر تحولات سریع داخلی و منطقه‌ای به‌عنوان پیامد برنامه خروج نیروهای آمریکا و ناتو، مقصر می‌دانستند. مردم عمدتاً، ضعف حکومت در مدیریت درست سیاست خارجی و هدایت مصئون افغانستان از میانه خطرات فراراه آن را یکی از دلایل اساسی فروپاشی نظام می‌دانند.

گمانه دوم که در رسانه‌های اجتماعی بیشتر مطرح شد، ناظر بر یک توطئه قومی در واگذاری قدرت به طالبان بود که حتی موجب برانگیختن احساسات جدایی طلبانه در میان جوانان غیر پشتون گردید که از شدت ناامیدی آنان برای رسیدن به آیدپال‌های انسانی در ساختار جغرافیایی فعلی نشأت می‌گرفت.

گمانه سوم، نقش تصمیم‌گیری‌های غلط استراتژیک از سوی دولت افغانستان و ایالات متحده آمریکا برای مدیریت روند خروج و پروسه صلح در کشور است. بر اساس این گمانه اگر پروسه صلح دوحه میان آمریکا و طالبان حداقل شبیه معاهده جنیوا (۱۹۸۸) مدیریت می‌شد و دولت افغانستان بجای انتخابات با انعطاف بیشتر به روند صلح با مخالفین مسلح همت و توجه می‌نمود، زمینه شکل‌گیری یک حکومت جدید با اشتراک نیروهای سیاسی به شمول طالبان موجود بود. اما تصمیم‌گیری‌های لجوجانه و منفعت‌طلبانه و در عین حال کوتاه‌بینانه در هر دو سو، موجبات سقوط نظام را در افغانستان فراهم نمود.

گمانه چهارم، ناظر بر اکتولوژی سیاسی منطقه است. به این مفهوم که منطقه خاورمیانه بزرگ با «موج سوم برگشت دموکراتیک» مواجه بود. پس از ناکامی بهار عربی برای تولید دموکراسی‌های بیشتر در منطقه و برعکس دامن زدن به بی‌ثباتی و تولید داعش و آزاد کردن نیروهای رادیکال در سیاست خاورمیانه، روند دموکراتیزاسیون در افغانستان در اکوسیستم نظام منطقه‌ای چنانسی برای توسعه و بقا نداشت. بر علاوه، ناکار آیی دولت افغانستان در مهار جنگ و ارایه موثر خدمات عامه، آمریکا و کشورهای اروپایی دخیل در سیاست افغانستان را نسبت به آینده روند پرهزینه دموکراتیزاسیون ناامید کرده بود. آن‌ها ترجیح دادند تا افغانستان را به نیروهای رادیکال بسپارند که هم‌خوانی بیشتر با طبیعت و اکوسیستم سیاسی منطقه دارد.

با اینکه، گمانه‌های فوق هر کدام، چنان‌چه بحث خواهد شد، در زوال مردم سالاری و سقوط نظام سیاسی در افغانستان نقش داشت، اما برای توضیح و تبیین دینامیزم داخلی سقوط جمهوری و زوال دموکراسی و رجعت افغانستان به دکتاتوری مذهبی و انحصار قدرت، مبانی بسنده و لازم را فراهم نمی‌آورند.

حقیقت ماجرا این است که دولت افغانستان و نظام سیاسی و اداری آن هم به‌لحاظ بودجوی و هم به‌لحاظ حمایت سیاسی شدیداً متکی به آمریکا و ناتو و کشورهای دخیل در قضیه افغانستان بود. به‌همان میزان که تلاش‌ها برای تصمیم‌گیری و عملکرد مستقلانه افزایش می‌یافت به‌همان میزان بی‌اعتمادی و کاهش حمایت دولت آمریکا و اعضای ائتلاف مبارزه با تروریسم را در پی داشت. در

حالی‌که امیدواری زیادی برای دوام آوردن دولت در برابر آن‌ها نداشت. بناءً به این نتیجه رسیده بود که باید طالب را در کنار خود داشته باشد و هم‌چنان به‌عنوان یک نیروی سیاسی و نظامی و تهدید بالقوه برای منطقه حفظ کند و با تأمین نیاز مالی آنان، طالبان را مدیریت نماید و از افتادن در دامن کشورهای رقیب آمریکا جلوگیری کند. در حالی‌که دولت افغانستان در برابر هردو روند کنش‌گری عاقلانه و مدبرانه برای تغییر وضعیت را نداشت و بیشتر درگیر رقابت‌های داخلی قدرت و فساد و تبارگرایی‌های بی‌هوده و بنیان‌برانداز بود.

**راه عدالت: جناب داکتر شما به تازگی در صفحه فیسبوک تان از نشر دو مقاله در یکی از ژورنال‌های معتبر بین‌المللی خبر داده اید که به موضوع مهمی می‌پردازد: افراط‌گرایی و محلی‌سازی تروریسم یا به عبارتی پیوند تروریسم مذهبی با ناسیونالیسم قومی. با توجه به اینکه ماهیت طالبان ترکیبی از این دو وجهه است، با الهام از این تیوری چه تفسیری از طالبان ارائه می‌فرمایید؟**

**داکتر وفايي زاده:** من بر این باورم که کشته شدن ایمن الظواهری، رهبر شبکه القاعده و تضعیف داعش به زوال تروریسم بین‌المللی انجامید. در عوض قدرت‌های جهان و به‌خصوص ایالات متحده به گونه‌ای که در اعاده قدرت به طالبان در افغانستان دیدیم، به محلی‌سازی تروریسم کمک نمود. محلی‌سازی تروریسم تهدیدهای امنیتی را به نظام امنیتی بین‌الملل متوجه نمی‌سازد و منافع قدرت‌ها را تهدید نمی‌کند اما همه تهدیدها و خشونت و نقض حقوق بشر را به‌سوی جوامع محلی می‌کشاند تا در انزوای سیاسی و بدور از نظارت و دخالت قدرت‌های و نظام بین‌الملل به قتل و کشتار و زیر پا نمودن حقوق اساسی و اولیه شهروندان دست بزنند و هراسی نیز از اقدامات شبیه شکل‌گیری ائتلاف مبارزه با تروریسم و حمله به افغانستان در شرایط پس از حادثه حمله به برج‌های مرکز تجارت جهانی نداشتند باشند. از سویی تروریسم و بنیادگرایی اسلامی برای بسیج حمایت بخشی از جامعه و پیوند زدن میان اهداف شان و امیال و آرزوهای جامعه محلی به ترکیب افراط‌گرایی دینی و ناسیونالیسم قومی و یا به تعبیری ایجاد استعمار داخلی رو می‌آورند که به‌مراتب خطرناک‌تر از تروریسم بی‌نقاب بین‌المللی است. طالبان در افغانستان دقیقاً از این تندروی هابیرید نمایندگی می‌کنند. آن‌ها تلاش می‌کنند تا پشتونیزم را با طالبانیزم پیوند بزنند و زمینه بقا و توان بسیج اجتماعی را حاصل کنند.

**راه عدالت: با توجه به محتوای نظریه فوق و همچنین تفسیری که از طالبان ارائه دادید، آینده این گروه و در مجموع آینده افراط‌گرایی را در افغانستان چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

**داکتر وفايي زاده:** محلی‌سازی و افراط‌گرایی هابیرید در حقیقت آخرین موج تروریسم و دهشت افگنی است. طالبان شاید فکر کنند که با بدست گرفتن قدرت و رانده شدن رقبای سیاسی شان معضل افغانستان حل شده و بگونه‌ای در آینده جامعه جهانی نیز ناگزیر خواهند شد تا آنان را به‌رسمیت بشناسند و بقا و دوام حکومت شان تضمین شود. اما در حقیقت معضل تاریخی و دیرپای سیاسی و اجتماعی در افغانستان نه تنها حل نشده بلکه با آمدن طالبان عمق و پیچیدگی بیشتری یافته است. نظم جیوپولتیک منطقه خاورمیانه به‌خصوص با اقدامات جدید چین و کشورهای بریکس در حال تغییر و تحول است. به باور من دوام و بقای طالبان به‌چگونگی پایان این تحول جیوپولتیک بستگی دارد. و به لحاظ داخلی، گروه طالبان تنها حمایت پشتون‌های اطراف و آن سوی مرز را با خود دارد، و بقیه نسل با سواد پشتون و همه اقوام بزرگ دیگر افغانستان به شمول تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبیک‌ها، ترکمن‌ها و غیره پذیرای طالب و روش و منش حکومت‌داری آنان نیستند. طالبان نه نمایندگی از فقه حنیف حنفی می‌کنند و نه از فرهنگ غنی پشتون و اقوام بزرگی که ملت افغانستان را تشکیل می‌دهند. این‌ها ریشه‌ای در این خاک ندارند تا بقا و دوام حاکمیت آنان را تضمین و تأمین کند. بنیادگرایی دینی به تعبیری به آخرین مرزهای سرخ سقوط نزدیک شده است و با برافتادن طالبان برای همیشه از میان خواهد رفت.

ولایات به کابل آمده بودند رسیدگی عاجل صورت گیرد و تدابیری برای حفظ آثار و میراث‌های فرهنگی کشور صورت گیرد. به‌خصوص طرح انتقال آثار فرهنگی معدن عینک لوگر و چگونگی حفاظت از موزیم و سایر داشته‌های فرهنگی را داشتیم. در جلسه تنها دو تن از معینین وزارت اشتراک نموده بودند. وضعیت غیر عادی بود. ما هم در تلاش بودیم تا آخرین تدابیر را بسنجیم. هنوز جلسه ما به پایان نرسیده بود که مسئول امنیتی به من خبر داد که طبق تلفونی که از دوستان در ارگ ریاست جمهوری دریافت نموده است، رئیس‌جمهور به قصد ترک کشور از ارگ خارج شده و با چند هلیکوپتر پرواز نموده است. هم‌زمان گزارش‌هایی نیز از غرب کابل از مربوطات حوزه هیجدهم دریافت نمودیم که گویا طالبان وارد منطقه شده و در حال پیش روی به‌سوی شهر است.

فوراً تمام کارمندان را مرخص نموده و خودم نیز برغم ممانعت هم‌کاران امنیتی به طرف خانه رفتم. متوجه شدم که هنوز طالبان وارد کابل نشده اما عملاً نیروهای پولیس محل کار شان را ترک نموده اند و تعدادی استفاده‌جو و فرصت‌طلب به سرقت و دزدی دارای عامه مشغولند. پس از رسیدن به خانه در اولین گام تمام گاردهای امنیتی را مرخص نمودم و به راننده نیز وظیفه دادم تا وسایط مربوط به وزارت را برده تحویل دهند و هیچ واسطه یا وسیله‌ای مربوط به دولت در خانه باقی نماند. پس از آن به محل دیگری رفتم و تا روز ۲۳ آگست منتظر ماندم. در این مدت طالبان خانه ما را با تهدید و تشر تلاشی نمودند و زمانی که با مسئولین امنیتی طالبان تماس گرفته شد گفتند که نیروهای ما نبوده است. این وضع مرا بیشتر هراسان ساخت چون در نبود قانون و مسئولیت‌پذیری هر کاری ممکن بود اتفاق بیفتد.

**راه عدالت: حضر تعالی در باره موضوع عوامل سقوط نوشته‌های مفصلی حتما دارید و در این باره حرف برای گفتن دارید که به بخشی از آن‌ها در پاسخ به سوال اول پرداختید و بیشتر به عوامل درونی نظام و سو تدبیر رهبری سیاسی کشور اشاره کردید. اما می‌خواهیم به طور خلاصه خوانندگان بدانند که عوامل خارجی برگشت طالبان به قدرت چه کسانی بودند؟**

**داکتر وفايي زاده:** برگشت طالبان به قدرت ماحصل پیروزی نظامی آنان و یا شکست نظامی دولت نبود. بلکه در قدم اول پاکستان به‌طور موقتی آمریکا را قانع نموده بود که افغانستان را در درازمدت باید از طریق پاکستان کنترل نماید و عملاً دولت افغانستان از محوریت سیاست خارجی آمریکا در منطقه خارج شده بود. در قدم دوم، آمریکا و به‌خصوص شخص خلیلزاد با تجربه‌ای که از کشور عراق داشت نمی‌خواست پس از خروج نیروهای خشن و افراط‌گرای طالب را به دامن ایران و روسیه و چین رها کند در

سال ۲۰۱۹ زمانی که آمریکا تصمیم قطعی برای خروج از افغانستان گرفته بود و تمام پالیسی آن متمرکز بر پیدا نمودن راه خروج آبرومندانه‌تر بود، روند گفتگو و مذاکره با طالبان به‌دلیل خودداری این گروه از گفتگو با دولت جمهوری اسلامی افغانستان به یک پروسه ناکام منتج شده بود. درخواست آمریکایی‌ها از حکومت افغانستان و به‌خصوص از شخص رئیس‌جمهور غنی این بود که برای حاضر نمودن طالبان برای مذاکره و گفتگو باید حاضر به کناره‌گیری از قدرت باشد تا زمینه برای گفتگوهای صلح و در نهایت تشکیل یک دولت موقت و ایتلافی به‌وجود بیاید. اما خودداری رئیس‌جمهور غنی از این امر به خلیلزاد که مجری طرح صلح-خروج بود، دلایل و زمینه‌های لازم را برای دور زدن دولت افغانستان فراهم نمود و در نهایت معاهده دوحه با طالبان امضا شد. در حالی‌که این معاهده با وجود یک دولت مشروع و نظام سیاسی حاکم در کشور هیچ‌گونه توجیه حقوقی و مشروعیت یا مقبولیت سیاسی نداشت. امضای این معاهده با طالبان و کنار گذاشته شدن دولت از گفتگوهای صلح پیام روشنی داشت و آن اینکه آمریکا طالبان را به‌عنوان بدیل دولت جمهوری برای آینده افغانستان در نظر گرفته است به‌خصوص با صدها ورق ضمایم سری موافقت‌نامه دوحه.

دولت افغانستان و به‌خصوص رئیس‌جمهور غنی با درک شرایط دشوار پیش آمده اما هنوز در خوشبینی کور به سر می‌بردند و امکان خروج کامل آمریکا از کشور را با توجه به محاسبات جیوپولتیک بعید می‌دانستند. از سوی دیگر تمام تأمینات بودجوی و لوجیستیکی اردو و قوای دفاعی کشور تحت نظارت سیستمی‌ها از سوی شرکت‌های آمریکایی و پیمانکاران خارجی به پیش برده می‌شد که در صورت توقف ارایه این خدمات بدبهبی بود که توان جنگی قوای دفاعی کشور آسیب می‌دید. اما گزین‌های بدیل برای پر کردن این خلا از سوی دولت پیش‌بینی نشده بود و لذا قطع خدمات لوجیستیکی این شرکت‌ها تمام خطوط مقدم نبرد به‌هم ریخت. رهبری سیاسی کشور تدبیر لازم را برای مدیریت اوضاع به‌خرج نداد و از سویی رقبای سیاسی داخلی نیز در تلاش بودند تا نظام به رهبری غنی سقوط کند و امیدوار براین که ساختار سیاسی جدیدی که شکل می‌گیرد با حضور آنان باشد، برای نجات کشور از وضع قابل پیش‌بینی فروپاشی سیاسی و اداری کمک لازم را انجام ندادند.

**راه عدالت: جناب وزیر صاحب شما در آن روز کجا بودید و شاهد چه مواردی بودید که برای تاریخ آینده کشور قابل یادآوری باشد؟**

**داکتر وفايي زاده:** در روز سقوط من طبق معمول به وزارت اطلاعات و فرهنگ رفتم و جلسه اضطراری را با معینان و روسای مرکزی وزارت دایر نموده بودم تا به مشکلات روسا و کارمندان ولایتی که با تسلط طالبان بر

# عوامل سقوط جمهوری اسلامی افغانستان

دکتر رسول طالب



پایه‌های اولیه نظام جمهوری اسلامی افغانستان در سال ۲۰۰۱ در اثر تفاهم جناح‌های متعدد گروه‌های جهادی و با حمایت جامعه جهانی شکل گرفت و توافق‌نامه بن مبنای تشکیل این نظام توافقی بود که متأسفانه در ۱۵ اگست ۲۰۲۱ سقوط کرد.

ما از یک‌طرف برای سیاست‌گذاری برای آینده و پرهیز از اشتباهات گذشته نیازمند یک ارزیابی واقع‌بینانه و بی‌طرفانه از این حادثه تلخ و بزرگ هستیم.

از سوی دیگر پیامدهای فاجعه‌بار و رنج‌های غیر قابل تحمل آن برای مردم افغانستان فضای روانی و عاطفی ایجاد کرده است که ارزیابی واقع‌بینانه و بی‌طرفانه را پس دشوار و پذیرش آن را در ذهنیت عمومی جامعه دشوارتر ساخته است. مشکل دیگر در این راستا این است که در حوزه فضای سیاسی کشور بحث در مورد سقوط جمهوریت تبدیل به فوتیال سیاسی شده است و بازیگران متعدد داخلی و خارجی صحنه سیاسی افغانستان، از منظر منافع شخصی، جناحی و دولتی روایت‌هایی را در این خصوص مطرح کرده اند که ارزیابی واقع‌بینانه و بی‌طرفانه را به هدف دست نیافتنی تبدیل کرده است.

با در نظر داشت این توضیح و فضای ابهام‌آلود موجود من کوشش می‌کنم که به عوامل سقوط جمهوریت که به دلیل پندآموزی از آن از مهم‌ترین مسئله روزگار ما است تا حدودی دور از فضای موجود بپردازم.

## عوامل سقوط

همه میدانیم که در شکل دادن قضايا و اتفاقاتی که افغانستان طی چهل و پنج سال گذشته تجربه نموده است در کنار عوامل داخلی بازیگران خارجی نیز تاثیر گذار بوده اند و در بسا موارد نقش بازیگران خارجی پر رنگ تر نیز بوده است با در نظر داشت این مطلب عوامل سقوط را بصورت زیر دسته بندی میشود:

## الف - عوامل اصلی و اولیه

۱- تصمیم آمریکا برای خروج کامل از افغانستان و به دنبال آن امضای قرارداد فاجعه‌بار دوحه یکی از اصلی‌ترین عامل سقوط نظام جمهوری اسلامی افغانستان بود. این قرارداد هم در متن رسمی و اعلام شده آن و هم در پیامدهای غیر مستقیم آن بستر و شرایط مساعدی را برای سقوط جمهوریت فراهم کرد. قرارداد دوحه به‌صورت وسیع توسط جریان‌های سیاسی، صاحب‌نظران، دانشمندان و افشار متعدد جامعه مورد بحث قرار گرفته و دیدگاه‌ها، تفسیرها و برداشت‌های گوناگونی نیز در مورد آن وجود دارد. اما در این خصوص اتفاق نظر وجود دارد و نیازی به توضیح بیشتر نیست که قرارداد دوحه یکی از عوامل اصلی سقوط جمهوریت بود. با وجود آن به چند نکته مهم توجه خوانندگان گرامی را جلب می‌کنم:

✓ در متن قرارداد بعد از بند اول و دوم که در مورد خروج نیروهای خارجی و تعهد طالبان برای از بین بردن تهدید تروریسم از خاک افغانستان است، آمده است: «... طالبان مذاکرات بین الافغانی را با طرف‌های دیگر در ۱۰ مارچ ۲۰۲۰ آغاز خواهد نمود» متن آشکارا طالبان را در جایگاه مالک و تصمیم‌گیرنده اصلی مذاکرات صلح قرار می‌دهد و «طرف» مذاکرات را نیز «طرف‌ها» ذکر می‌کند نه دولت جمهوری اسلامی افغانستان. بی جهت نبود که در شروع مذاکرات دوحه و در بحث طرز‌العمل بین طالبان و هیات مذاکره‌کننده دولت افغانستان، طالبان اصرار داشتند که قرارداد دوحه مبنای مذاکرات بین دو طرف قرار گیرد. اما هیات مذاکره‌کننده جمهوری با درک شایسته از قرارداد دوحه در تله‌ای که طالبان پهن کرده بودند نیافتادند و آن را قبول نکردند. اما همین بحث دو ماه و وقت گرانبهای مذاکرات را ضایع کرد.

✓ در متن قرارداد، با گروه طالبان به‌صورت یک دولت بالقوه یا دولت در حال انتظار برخورد صورت گرفته است و از آن خواسته شده که برای کسانی که برای آمریکا و متحدانش تهدید هستند پاسپورت و ویزا صادر نکنند.

✓ تقلیل مشکل افغانستان و مسئله صلح به تنها جدال بین طالبان و آمریکا جنبه منفی دیگر این قرارداد مصیبت بار

بود. با وجودی که عنوان توافق‌نامه دوحه «توافق‌نامه صلح برای افغانستان» است اما اولویت آمریکا و طالبان بر خروج نیروهای خارجی متمرکز بوده است و تمهیدات و تضمین‌های لازم برای اجرایی شدن آن در قرارداد در نظر گرفته شده است ولی برای موفقیت مذاکرات و آوردن صلح، کم‌ترین تمهیدات و تضمین‌هایی در متن قرارداد وجود ندارد.

✓ ایجاد مشروعیت بزرگ سیاسی-دیپلماتیک برای طالبان توسط مذاکرات آمریکا با طالبان و حذف جمهوری اسلامی افغانستان از این مذاکرات و در نهایت امضای قرارداد دوحه در غیاب دولت افغانستان ضربه خردکننده دیگری بود که در نهایت سقوط جمهوریت را رقم زد.

با توجه به مطالب فوق تردیدی باقی نمی‌ماند که قرارداد دوحه بستر اصلی و شتاب دهنده سقوط نظام جمهوریت در افغانستان بود.

## ۲- شیوه حکمرانی و در نهایت فرار اشرف غنی

این مسئله دومین عامل اصلی و اولیه سقوط نظام جمهوری اسلامی افغانستان است. در این مورد روی فرار اشرف غنی تمرکز زیاد صورت گرفته است که بجا و درست هم هست. ولی فرار، پیامد عوامل دیگر از جمله شیوه حکمرانی آقای غنی بود. هرچند شیوه حکمرانی در تمام دوران جمهوریت از نوع حکمرانی ناکارآمد و غیر متناسب با شرایط و اقتضات زمانی افغانستان بیرون آمده از یک جنگ طولانی و فروافتاده در جنگ دیگر بوده است. اما شیوه حکمرانی آقای غنی بر علاوه اوصاف قبلی ویژگی‌های منحصر بفرد خود را داشت که به‌صورت ذیل قابل یادآوری است:

● آقای غنی افغانستان را به شیوه یک مدیر عامل

یا CEO یک کمپنی خصوصی اداره می‌کرد. این یکی از ضعف‌های مهم و فاجعه‌بار شیوه حکومت‌داری وی بود که باعث شد نتواند یا نخواست، ضرورت‌ها و اولویت‌های افغانستان در حال جنگ را که با مشکلات پیچیده و عدیده داخلی و خارجی مواجه بود در ک کرده و راه حل‌های لازم و متناسب را برای آن پیدا کند. افغانستانی که طی بیش از ۴۴ سال جنگ تقریباً تمام رشته‌های اجتماعی و ملی آن از هم گسسته بود و دشمنی‌ها، بی اعتمادی و شکاف‌های قومی در آن شدید بود، نیازمند اقدامات و تدابیر بهتر و بیشتر برای ایجاد آرمان مشترک ملی و تحکیم وحدت ملی بود. امری که متأسفانه در قالب حکمرانی آقای غنی امکان پذیر نبود.

● با گذشت هر روز گرایش‌های قومی در تصمیم‌های آقای غنی و در تمام سطوح حکومت گسترش پیدا نموده و بی اعتمادی و واگرایی قومی، فاصله مردم و جریان‌های سیاسی را از دولت بیشتر کرد و در نتیجه همه را در کام طالبان فرو برد.

● عدم دانش و تجربه نظامی آقای غنی به‌عنوان سرقومندان اعلاى قوای مسلح باعث گردید که نتواند رهبری قوای مسلح کشور را در شرایط پیچیده جنگ تمام عیار که از سوی طالبان و حامیان خارجی آن‌ها به راه انداخته شده بود آن گونه که شرایط تحمیل آن زمان ایجاب می‌کرد مدیریت و رهبری کند.

● با در نظر داشت مطالب فوق نظام و قوای مسلح کشور به حدی از فرسودگی و بلا تصمیمی قرار گرفته بود که در برابر فشار سیاسی و روانی ناشی از قرارداد دوحه و اصرار طالبان بر جنگ، نتواند تاب آورد. لذا در ۱۵ اگست ۲۰۲۱ با فروپاشی مواجه گردید. در چنین شرایط آقای غنی تصمیم به فرار از کشور را در پیش گرفت و فرایند سقوط نظام را تکمیل نمود. با وجودی این که در این مورد حرف و حدیث و توجیحات گوناگون وجود دارد ولی مردم افغانستان این تصمیم را هرگز فراموش نمی‌کند و شخص غنی را نخواهد بخشید.

## ۳- سیاست‌ورزی بیمار افغانی

سومین عامل اصلی و اولیه سقوط نظام، ماهیت سیاست‌ورزی در افغانستان است که من آن‌را «سیاست‌ورزی بیمار افغانی» نامیده ام و این نوع سیاست‌ورزی دارای خصوصیت‌های ذیل است:

- فرد گرایی لجام گسیخته؛
- منفعت‌گرایی لجام گسیخته؛
- قانون شکنی‌های مکرر از طرف زمامداران و زورمندان و سنت معافیت در برابر قانون‌شکنی‌ها؛

● فقدان یک هدف و آرمان مشترک ملی: آرمان مشترک ملی به این معنی است که همه به آن احساس تعلق نموده و بتواند تمام افشار جامعه را بهم پیوند بزند که در نتیجه همه آماده باشند از منافع شخصی، گروهی و قومی خویش گذشته و برای حفظ و تحکیم آن آرمان هزینه‌های لازم را بپردازند. این ویژگی مهم و حیاتی در یک جامعه و نظام سیاسی نورمال و سالم سبب می‌شود که تمام اجزاء پراکنده جامعه، اجزاء گوناگون نظام سیاسی اعم از دولت، احزاب سیاسی، جامعه مدنی و رسانه‌ها و قوای ثلاثه دولت در ارتباط ناگسسته با هم برای تحقق هدف مشترک کار کنند، این آرمان مشترک واحساس تعلق به سر نوشت جمعی به حیث خط سرخی در برابر تمام بازیگران اجتماعی و سیاسی عمل می‌کند و هیچ‌کسی نمی‌خواهد از آن عبور نماید بدین لحاظ است که در یک کشور با تمام فعل و انفعالات گوناگون، رقابت‌ها، تضادها برخورد منافع و تفاوت دیدگاه‌ها نه تنها بسوی فروپاشی نمی‌رود که بسوی رشد و بالندگی نیز حرکت میکند. در جمهوری اسلامی افغانستان با نبود این احساس تعلق به سر نوشت جمعی نقص‌ها، کمبودها و فشار های درونی و بیرونی به سادگی سبب فروپاشی نظام گردید.

● فقدان مرز میان سیاست و تجارت: خصوصیت دیگر این سیاست ورزی بیمار از بین رفتن مرز بین سیاست، بیزنس و تجارت میباشد که متأسفانه در نظام جمهوری تقریباً اکثریت فعالین سیاسی نظام به سیاست به منزله نوعی بیزنس و تجارت نگاه میکردند و طبیعی است که این رویکرد چه اشتفتگی و درسره‌های بوجود می‌آورد.

## ب - عوامل مهم ثانویه

این دسته از عوامل در کنار عوامل اصلی، نقش مهم در سقوط نظام داشته اند اما تفاوت در این است که این‌ها بصورت تدریجی و در مدت زمان طولانی تر اثر گذاشته و در فروپاشی نظام کمک کرده اند، ذیل این دسته عوامل زیاد و گوناگونی وجود دارد که به موارد چند اشاره میکنم:

### ۱ - فساد اداری گسترده

این فساد در نظام جمهوری بسیار وسیع بود، تمام ارکان نظام را در نوردیده، ستونهای قدرت و اقتدار نظام و همچنان اعتبار آنرا چون موربانه از درون به فرسودگی کشانده بود، متأسفانه نه تنها با آن مبارزه جدی و موثر صورت نمی‌گرفت که فساد بصورت یک رویه پذیرفته شده در افغانستان رواج پیدا کرده بود این وضعیت از یکطرف مردم را به ستوه آورده و زندگی روزمره آنها را با رنج آزاردهنده‌ئی بهم آمیخته و ازسوی دیگر نظام را از رمق انداخته و بصورت مو وجود بیمار و ناتوان در آورده بود.

۲ - نبود تحلیل و فهم دقیق و مطابق واقع از وضعیت، بخصوص از ماهیت و شرایط جنگ در کشور، و یا هم اگر این فهم وجود داشت پالیسی‌های زمامداران بدون توجه و گاهی در تضاد با این تحلیل‌ها و برداشت‌ها تدرین و اجرا میگردد که دلایل و انگیزه‌های نا معلوم داشت، در شرایطی که بصورت واضح جنگ نیابتی توسط کشور همسایه با استفاده گروه تروریستی طالبان و تروریستهای جهانی علیه مردم افغانستان و نظام جمهوری جریان داشت زمامداران کشور، ذهن سربازان فدکار و سنگرنشینان دلیر وطن را با تعاریف گمراه کننده و برداران ناراضی، با مخالفین سیاسی و خلع سلاح نمودند و باعث شدند که این دلاوران مردان هنگام رویارویی با دشمن دستشان روی ماشه تفنگ بزرزد و مظلومانه قربانی سیاستهای مزورانه و پندارهای شخصی زمامداران جمهوری گردند.

۳ - ترویج وتشویق افراطی و زود هنگام جنبه‌های از فرهنگ بیگانه که با باورها و فرهنگ سنتی مردم در تضاد اشکار بود که از یکطرف مردم را از نظام رنجانیده ازان دور ساخت واز سوی دیگر خوراک تبلیغاتی کافی برای فریه کردن روایت طالبان و حامیان شان برای زیر سؤال بردن و مغشوش کردن چهره اسلامی نظام فراهم آورد.

۴ همخوانی دیدگاه و گرایش قومی، تعدادی از شخصیت‌ها و گروه‌های افراطی درون نظام جمهوری با ایدئولوژی قومی - مذهبی گروه طالبان یکی از عوامل دیگری است که بصورت ستون پنجم از درون نظام، آنرا به استیصال و فروپاشی سوق داد.

### ۵ - تجربه تاریخی سیاسی

این یکی از عوامل مهم دیگر در سقوط نظام جمهوری میباشد که بصورت ناخواستته و ناخودآگاه در این راستا نقش بازی نموده است، مردم افغانستان از زمان ایجاد این کشور تا کنون تجربه غیر از نظام استبدادی، توتالیتر، خانوادگی با فرهنگ سنتی عقبگرا و فهم ابتدائی و بدوی از دین نداشته اند، البته موارد محدود از جمله استثناءات میباشد، این تجربه تاریخی حکمرانی، تاحدی در ذهن و شعور باطن مردم این سرزمین حک شده که همین اکنون در قرن ۲۱ جلوه‌های آنرا در رفتار سیاسی اکثریت مردم شاهد میباشیم نمونه واضح آن احزاب سیاسی جهادی اند که نه تنها در ایجاد نظام جمهوری نقش اساسی داشتند بلکه تا کنون شعار دموکراسی و مردم سالاری سر میدهند و خواهان اعاده نظام دموکراتیک در کشور میباشند، با وجود آن این احزاب با زیر پا گذاشتن منشور و اساسنامه‌های حزبی شان بصورت تک فردی، استبدادی و خانوادگی اداره میشوند و این یک دوگانگی خیلی درد آور میباشد باید یادآوری کنیم که این رفتار سیاسی برخاسته از تجربه تاریخی حکمرانی بصورت نا خود آگاه درافراد جامعه افغانستان خود را به نمایش میگذارد.

تلاش کردم که عوامل سقوط نظام جمهوری را بصورت فشرده اینجا برای خوانندگان گرامی به رشته تحریر درآورم و خود آگاهم که این تمام قصه مصیبت بار سقوط نمیباشد و مطمئن هستم که نویسندگان و دانشمندان وطن شرح مبسوط این قصه غمبار را خواهند نوشت. سپاس







# آینده افغانستان زیر سلطه طالبان

نویسندگان: دکتر گوپلان کی. آر. و دکتر ویزاوانتان

برگردان: محمد سخی رضایی

## ”

**به‌طور کلی، افغانستان به عنوان کشوری که دیگر کشورها در آن رقابت می‌کنند باقی خواهد ماند و اگر چین بتواند به اهداف خود در این کشور دست یابد به یک ابر قدرت تبدیل خواهد شد. حکومت افغانستان لازم ولی باید برای مردمش به قدر کافی خوب باشد که داشتن چنین انتظاری از تروریست‌ها عیث است. نبود صلح در آسیای غربی نتیجه وجود ترویزم در این منطقه است و ممکن است افغانستان، سوریه جنوب آسیا شود و صلح در منطقه و فرامنطقه را تهدید کند. یک افغانستان صلح آمیز برای صلح و ثبات منطقه و فرامنطقه ضروری است.**

## “

که روند از دست دادن دستاوردهای دو دهه گذشته شروع شده است. روسیه، چین، ایالات متحده و پاکستان در ماه مارچ با انتشار یک بیانیه مشترک در کنفرانس مسکو اعلام کردند که از احیای امارت اسلامی حمایت نمی‌کنند و خواستار نظام جمهوری اسلامی متشکل از طالبان و حکومت افغانستان شدند. اکنون که مقامات برجسته حکومت پیشین از کشور فرار کرده اند و انتقال قدرت با تسلیم نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان به طالبان صورت گرفته و طالبان قدرت را در کشور قبضه کرده اند و در نظرداشت منافع استراتژیک خود، چین از مفاد این بیانیه عدول کرده و از احیای امارت اسلامی حمایت می‌کند. طالبان در اواسط ماه جولای ۲۰۲۱، با برخی از همسایگان افغانستان دیدارهایی داشتند و به آن‌ها در مورد حفظ تمامیت ارضی شان و نگهداشتن جنگ‌ها در داخل خاک افغانستان اطمینان دادند. آن‌ها مشخصا از چین و روسیه بازدید به عمل آوردند. طالبان در بازدید از چین به مقامات چینی اطمینان داده بودند که در صورت حمایت این کشور از بازسازی افغانستان، در عوض سرکوب مسلمانان اوغبور توسط حکومت چین را ناپایده می‌گیرند. هوا چونینگ، یکی از سخنگویان دولت چین اظهار داشت که چین به حق انتخاب مستقلانه مردم افغانستان برای تعیین سرنوشت شان احترام می‌گذارد و چین مایل است روابط دوستانه بین دو کشور گسترش یابد. دمیتری ژرنوف، سفیر روسیه در افغانستان در مورد طالبان اظهارداشت، طالبان کابل را طی ۲۴ ساعت مضمون تر از دوران حکومت سابق ساختند. او افزوده بود رویکرد طالبان بسیار خوب و مثبت است و اوضاع آرام و همه‌چیز در شهر تحت کنترل است. اما طالبان هنوز براساس حکم دادگاه فدراسیون روسیه یک گروه تروریستی قلمداد می‌شود. روسیه می‌خواهد اطمینان یابد که مسایل افغانستان به روسیه تسری نمی‌یابد و وجود تکنالوژی غنی‌سازی اورانیوم روسیه در افغانستان در صورت موجودیت حکومت پیشین که متحد ایالات متحده بود، امری ناممکن بود. تعداد زیادی از افغان‌ها در تلاش فرار از افغانستان به دلیل سقوط این کشور به کام طالبان هستند. با اینکه کشورهایی مانند کانادا و ایالات متحده امریکا برنامه‌های مشخصی برای تسهیل مهاجرت افغان‌ها به این کشورها دارند ولی هنوز تعداد زیادی از مردم قصد مهاجرت به ایران و پاکستان دارند که هر دو کشور میزبان میلیون‌ها مهاجر افغانستانی هستند.

قسمت دوم و پایانی

در قسمت اول خواندید که افغانستان در حال یک تغییر پارادایمی است. با آن که جامعه جهانی هنوز پایان بازی را پیش‌بینی نکرده است ولی نقطه پایان بر حقوق مردم افغانستان گذاشته شده و ممکن است افغانستان در آینده به پناهگاه امن گروه‌های تروریستی تبدیل شود و تمویل تروریزم توسط دولت به ترویزم دولتی ارتقا خواهد یافت. طالبان در دور اول حکومت خود رویه‌ها و هنجارهایی را بر مردم تحمیل کردند که با دولت مدرن در افغانستان فاصله بسیار زیادی داشت و به نظر می‌رسد که طالبان تغییری نکرده اند و مردم افغانستان بار دیگر شاهد سخت‌گیری‌های شدید براساس تفسیر رادیکال طالبان از شریعت خواهند بود.

**عدم پایداری راه حل‌های وارداتی و ضرورت راه حل های داخلی**

آینده افغانستان چندان روشن نیست ولی بدون تردید مانند دهه‌های گذشته نخواهد بود. مردم افغانستان طعم آرمان‌های دموکراتیک را چشیده اند و اکنون آن‌ها بن‌مایه آن ارزش‌ها را می‌دانند و می‌دانند که برای متبلور ساختن آن ارزش‌ها باید از درون جامعه تحول آغاز شود تا اینکه منتظر یک نهاد بیرونی یا کشور بیرونی باشند تا بیاید و به آن‌ها همه چیز را ببخشد. احتمال یک جنگ داخلی دیگر در افغانستان است. یا اینکه افغانستان بار دیگر به پناهگاه امن گروه‌های تروریستی تبدیل خواهد شد و این پدیده تاثیرات ویران‌کننده‌ای بر منطقه، آسیا، آسیای مرکزی و جهان خواهد داشت و حتی افغانستان به سوریه دیگری تبدیل خواهد شد. طی روزهای سالروز سقوط افغانستان به دست طالبان شاهد تظاهرات مردم علیه طالبان در بخش‌های مختلف افغانستان خواهیم بود. دلیل این تظاهرات‌ها ممکن است اعمال محدودیت‌ها بر آزادی و حقوقی خواهد بود که طی دو دهه گذشته مردم از آن‌ها برخوردار بودند. اگر حکومت منتخب کمی قوی‌تر می‌بود و از اردوی افغانستان به شکل درست برای مقابله با طالبان استفاده می‌کرد، ممکن بود حمایت جامعه جهانی را کسب کند و اگر طالبان با زور قدرت را می‌گرفتند جامعه جهانی آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناخت و حداقل، در این صورت احتمال برد وجود داشت.

برگردیم به دهه هفتاد میلادی، زمانی که ایالات متحده نیروهای خود را از ویتنام خارج ساخت ولی ویتنام امروز وضع بسیار خوبی دارد. اما تفاوت ویتنام و افغانستان در این است که ویتنام به نیروی بشری واگذار شد ولی افغانستان به یک سازمان تروریستی سپرده شده است. جنگ با تروریزم با یک اولویت برای جامعه جهانی در افغانستان باشد، ما نمی‌توانیم تکیه بدهیم و شاهد رنج هم‌نوعان خود تحت قوانین قرون وسطایی باشیم. طالبان حتی اگر از طریق ایجاد اشتغال و استخراج معادن حکومتداری خوب برقرار کنند، هنوز گروپ‌های مسلح دیگری هستند که در افغانستان یک تهدید به شمار می‌روند و ممکن است با گروپ‌های تروریستی دیگر متحد شوند و در افغانستان بجنگند و نگذارند که مردم در صلح زندگی کنند. حتی همین اکنون پرچم ائتلاف شمال در پنجشیر، یک ولایت در شمال شرقی افغانستان که پایگاه مستحکم ضد طالبان است، برافراشته شده است. اکنون زمان نبرد مردم افغانستان علیه طالبان برای حقوق و آزادی‌های شان است.

**اهمیت افغانستان و حمایت همسایگان**

جامعه جهانی سرمایه‌گذاری‌های زیادی پس از ساقط ساختن امارات اسلامی افغانستان در سال ۲۰۰۱ در افغانستان کرد. دسترسی زنان و دختران به آموزش و حیات عمومی از جمله دستاوردهای بزرگ افغانستان به شمار می‌رفت ولی اکنون حتی پیش از انتقال قدرت، شواهد حاکی از آن است

ادامه از صفحه ۷

این رویکرد با اینکه می‌تواند پدیده‌ی تروریسم مدرن را تا حدود زیادی در مناطق مختلف جهان و در خاورمیانه و آسیای جنوبی توضیح دهد و انگیزه‌ها و اقدامات افراطی و تروریستی را از ابهام بیرون آورد اما کارآمدی این رویکرد در توضیح مطلق تروریسم مورد نقد واقع شده‌است.

**ب) رویکرد روانشناختی – اجتماعی**

برمبنای این رویکرد پدیده تروریسم پدیده ی غیر عقلانی است. افرادی که به اعمال تروریستی متوسل می‌شوند مشکل شخصیتی دارند و از اختلال شخصیت در رنج هستند. این افراد فاقد تحصیلات، منزوی، بی‌کار و درسین خامی عمر به سر می‌برند.( درسین زیر ۲۰ سالگی اند). فروید بر اساس غریزه‌های عشق و مرگ در انسان، اقدامات افراد را در زندگی اجتماعی توضیح می‌دهد و تروریسم و افراطی‌گری و نابود گری و خشونت را ناشی از غریزه مرگ در سرشت آدمی می‌داند و سازندگی و توسعه و هنرنوع پیشرفت را محصول و جود غریزه عشق معرفی می‌کند. فروید تکوین تمدن را سننزی از وجود این دو نوع غریزه توصیف می‌کند. برخی از اندیشمندان انقلاب و خشونت‌های گروهی را در زندگی جمعی بشر بر اساس همین رویکرد توضیح داده‌اند. مانند نظریه محرومیت نسبی از تد رابرت گار. رفاه نسبی در جامعه موجب افزایش انتظارات از حکومت می‌شود و اگر به هر دلیلی همین جامعه

● سال اول ● شماره ۲ ● چهارشنبه ۱ سنبله ۱۴۰۲ ● ۲۳ آگست ۲۰۲۳

**نتیجه گیری**

تنها یک مرجع مسئول وضعیت کنونی افغانستان نیست. قلمرو مشکل، مسایل قومی، سیستم مالی ضعیف، و مهم‌تر از همه حکومت مرکزی ضعیف عامل وضعیت کنونی افغانستان به شمارمی‌روند. ایالات متحده در از بین بردن القاعده در افغانستان برای حفاظت از منافع خود و جان شهروندانش موفق بود اما اشتباه ایالات متحده این بود که مقاومت طالبان را دستکم گرفت و آن‌ها را به جای یک گروپ تروریستی، نیروهای شورشی خواند. بین سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵، زمانی که نیروهای آمریکا در عراق بود، ایالات متحده به جنگ‌سالاران افغانستان برای شکست دادن رژیم طالبان اتکا کرد. ایالات متحده می‌تواند باردیگر از این گزینه از طریق فراهم ساختن کمک‌های لازم (سلاح، حمایت‌های لوجیستیکی و پول) به گروه‌هایی که از حمایت مردمی برخوردارند برای مبارزه با طالبان استفاده کند از شر طالبان خلاص شود و در افغانستان صلح نسبی برقرار شود. گروپ‌های تروریستی یا دیدن موفقیت گروه‌های تروریستی دیگر تلاش می‌کنند از آن‌ها لگو برداری کنند. اکنون گروپ‌های تروریستی به این نتیجه رسیده اند که با مقاومت طولانی و کسب قدرت یک گروپ تروریسی می‌تواند زمام یک کشور را در اختیار بگیرد و در سازمان ملل نماینده داشته باشد. این کار می‌تواند به دیگر گروپ های تروریستی انگیزه بدهد تا پا جای پای طالبان بگذارند. مذاکره با یک گروپ تروریستی در غیبت یک حکومت منتخب منجر به مشروعیت بخشی سیاسی یک گروپ تروریستی می‌شود و این به طور غیر مستقیم بدین معنا است که ما به شکل هدفمندانه تروریزم، فعالیت‌های مجرمانه برای کسب قدرت سیاسی را نادیده می‌گیریم. ایالات متحده طی دو دهه گذشته میلیاردها دالر صرف فعالیت‌های نظامی و کمک‌های بشری در افغانستان کرد. با این وصف طالبان مقاومت کردند و هرگز یک حکومت سیاسی قوی در کشور شکل نگرفت. اکنون بدون حضور نیروهای خارجی و کمک‌های مالی آن‌ها ما فقط در خواب و خیال مان آینده افغانستان را تصور می‌کنیم. راه حل‌های اقتصادی و نظامی در افغانستان نتیجه نداده است. حالا جامعه جهانی امارت اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسد و باید راهی برای تحت فشار قراردادن طالبان برای احترام گذاشتن به حقوق اساسی بشر مطابق به معیارهای بین المللی بیابند یا جامعه جهانی یک سیستم جهت ایجاد حکومت‌های خود مختار در این کشور بیابد.

موقعیت افغانستان توجه کشورهای زیادی را برای سرمایه گذاری و مداخله در این کشور جلب کرده است. طالبان باید به وعده خود مبنی بر ایجاد یک حکومت همه‌شمول که در آن حقوق همه اقلیت‌ها و زنان تامین شود عمل کند و از خاک افغانستان نباید علیه ایالات متحده، متحدان آن و دیگر کشورها استفاده شود. تاکنون گروپ‌های جهادی سلفی علی‌رغم داشتن قدرت و به رسمیت شناخته شدن از هر فرصتی برای حمله به غرب استفاده کرده اند اما اکنون که دارای پناهگاه امن هستند، انتظار اینکه به وعده خود برخلاف ایدئولوژی شان عمل کنند یک اشتباه فاحش است.

به‌طور کلی، افغانستان به عنوان کشوری که دیگر کشورها در آن رقابت می‌کنند باقی خواهد ماند و اگر چین بتواند به اهداف خود در این کشور دست یابد به یک ابر قدرت تبدیل خواهد شد. حکومت افغانستان لازم نیست مطابق معیارهای آمریکایی‌ها خوب باشد ولی باید برای مردمش به قدر کافی خوب باشد که داشتن چنین انتظاری از تروریست‌ها عیث است. نبود صلح در آسیای غربی نتیجه وجود ترویزم در این منطقه است و ممکن است افغانستان، سوریه جنوب آسیا شود و صلح در منطقه و فرامنطقه را تهدید کند. یک افغانستان صلح‌آمیز برای صلح و ثبات منطقه و فرامنطقه ضروری است.

# تروریسم؛ یک نگاه نظری

معتقد است که اخلاقی، دین، فرهنگ و علم به خروج انسان از بدویت و ورود به مدنیت کمک کرده است. انسان اهلی و تربیت شده به اعمال تروریستی اقدام نمی‌کند. برخی فیلسوفان سیاسی جدید، تروریسم را ناشی از تجدد دانسته و اینکه تجدد براساس منطق روشنگری به جهانی شدن ونوعی نابرابری ویی عدالتی انجامیده‌است و همین امر به بی‌ثباتی و خشونت دامن زده است (فیرحی، پیشین : ۱۴).

**د) رویکرد منطقی – عقلانی**

برمبنای این رویکرد، تروریسم از یک منطق راهبردی پیروی می‌کند. تروریسم، هم هدفمند است و هم برای رسیدن به هدف سیاسی مورد بهره برداری قرارمی گیرد. هدف تروریسم، محاسبه گرانه و دقیق است، نه دکماتستی و نا منسجیده. عملیات تروریستی، ناشی از یک محاسبه هزینه – فایده‌است. بر این مبنا، از نظر تروریستان، عمل انتحاری یک اقدام کارآمد است. داعش، القاعده، ببرهای تاملیل و حماس کاملاً محاسبه شده دست به اقدام انتحاری زده‌اند. این رویکرد درتوضیح تروریسم مدرن محدودیت کمتری نسبت به رویکردهای نظری دارد و می‌تواند انگیزه‌ها و مقاصد اعمال تروریستی و افراطی‌گری را در اکثر نقاط جهان با توانایی و مؤثریت افزون‌تر توضیح دهد. در خشونت‌های جاری در افغانستان و خاورمیانه و آسیای جنوبی می‌تواند برای فهم انگیزه‌ها و نیات تروریستها کمک کند. رویکرد مذهبی–

فرهنگی و رویکرد منطقی– عقلانی در توضیح پدیده تروریسم در منطقه افغانستان و پاکستان بهتر از سایر رویکردها، ظرفیت تبیینی دارد.

**۵. عوامل و زمینه‌ها**

اعمال تروریستی و افراطی‌گری، خاستگاه‌های متنوعی دارند و از آبشخورهای فراوانی بهره می‌گیرند. اندیشه‌های شیطنانی و متکبرانه نژادپرستانه، ر داشت‌های نادرست از متون دینی، اختلال در شخصیت، خودشیفتگی، احساس حقارت، استیصال و سرخوردگی ناشی ازسلب آزادی‌های مشروع و مظالم ناشی از استعمارگری و اشغالگری و یا استبداد سرکوبگر داخلی؛ اعمال تبعیض سیستماتیک در زندگی اجتماعی، هر کدام به تنهایی می‌توانند عاملی باشد برای شکل دادن به یک گروه تروریستی و یا زمینه ساز و مساعدکننده‌ای یک اقدام خشونت‌آمیز. یک تحلیل این است که روند جهانی شدن یکی از عوامل مهم افزایش خشونت در جهان سوم و کشورهایی است که به نحوی از این وضعیت متضرر گردیده‌اند. (گوهری مقدم، ابوذر( ۱۳۸۸ ): ۱۷ ). یک دیدگاه، مصر است که ظهور جریانهای رادیکال از جمله شکل گیری بنیاد گرایی اسلامی درمنطقه در پاسخ به شرائط بحرانی جهان اسلام درسه قرن اخیر است. (حیدری، ایوب( ۱۳۹۳ ): ۶).



# کژتابی دیوار معمار سقوط

## (نقدی بر دفاع خلیل‌زاد از طالبان)

✍ محمد باتور



طالبان سرشار از گل و بلبل می‌بیند؟ برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی تنها یک منطق در پشت گفته‌های خلیل‌زاد وجود دارد و آن منطق برتری خواهی قومی است. طالبان به طور کامل و بیش از هر زمان دیگر افغانستان را در اختیار یک قوم به انحصار آورده اند و این همان چیزی است که ظاهراً خلیل‌زاد را چنین مشغوف ساخته است که در برابر این همه سیاهی و تباهی چشم خود را بسته است.

### طعنه تلخ به سیاسیون

خلیل‌زاد در این گفتگو با نیشخندی پر از تمسخر و اهانت به تمام سیاستمداران افغانستان و رهبران سیاسی که یک عمر شریک ایالات متحده در روندهای دوره جهاد و دوره جمهوریت بوده اند طعنه می‌زند که چرا زیر سایه طالبان بر نمی‌گردند؟ او به صراحت اظهار می‌دارد که دیگر دوران کش و فکش و حمایت‌های ایالات متحده و محافظت از آنان گذشته است. این گفته خلیل‌زاد واکنش‌های تندی را نیز برانگیخت و هر کسی با زبان خود به این درخواست پاسخ داده است. ضمن اینکه گفته‌های خلیل‌زاد بخشی از واقعیت‌های تلخ کنونی را عیان می‌سازد و بخشی از مشکلات افغانستان را در گذشته روشن می‌کند شکی نیست. اما ظاهراً خلیل‌زاد از این که چرا سیاسیون به خواست‌های طالبان تمکین نمی‌کنند و با امیرالمومنین طالبان بیعت نمی‌کنند ناراحت است. مفهوم درخواست خلیل‌زاد از سیاسیون مبنی بر این که به کابل برگردند این است که همه باید به شمشیری که طالبان روی گردن مردم افغانستان قرار داده است رضایت دهند و از هر گونه مخالفت با این گروه دست بردارند.

### یادآوری‌های پایانی

۱- گفتگوهای اخیر خلیل‌زاد با افغانستان انترنشنل و بی بی سی به تمام معنا دفاعیه‌هایی از طالبان است. به گونه‌ای که حرف‌های او از گفته‌های سخنگویان طالبان حتی جانبدارانه‌تر است. از این رو او اکنون به معنای واقعی کلمه سخنگوی طالبان و بدون شک لابی‌گر این گروه تروریستی در دستگاه دیپلماسی ایالات متحده است. اما آقای خلیل‌زاد خود می‌داند خشتی که در دوحه گذاشته است چنان کج است که تا ثریا که هیچ تا منزل چهارم برج خلیفه هم نخواهد رسید. دستگاه ستم و سرکوب طالبان فقط صداها را خفه کرده است. اما روایت‌های انزجار و تنفر از تروریسم دست پرورده او چنان قوی است که هم‌چون شعله‌های زیر خاکستر روزی فوران خواهد کرد.

۲- سخن دیگر مربوط به رهبران سیاسی و کسانی است که بیست سال گذشته بر مقدرات مردم افغانستان حاکم بودند. اگر سقوط یک‌روزه آنان را آگاه نساخته است، طعنه‌های تلخ و گزنده خلیل‌زاد باید تا عمق جان شان نفوذ کرده باشد و یک‌بار هم شده وجدان خویش را قاضی بسازند و دست از اختلافات استخوان‌سوز و ویرانگر بردارند. خنده‌های تلخ خلیل‌زاد و تکرار این گفته که گروه طالبان بدیل ندارد باید همه را بیدار کنند و به خود آیند و به سرنوشت کشور خویش بیندیشند. اگر آنان هر کدام در پس‌خانه‌های خویش کز کنند و تنها به رقابت‌های میان‌خانگی و درون‌قومی خویش فکر کنند به قول خلیل‌زاد هیچ‌وقت کسی دیگر به آنان اعتنا نخواهد کرد. آنان باید بپذیرند که اگر در وقتش به طور متحد در برابر خلیل‌زاد می‌ایستادند و به آشی که او و همگانش برای آنان یخته بودند دل خوش نمی‌کردند این روزگار برای افغانستان پیش نمی‌آمد.

۳- نقدهای فوق بر خلیل‌زاد به معنای نادیده گرفتن دیگر عوامل سقوط نیست، او به تنهایی نمی‌توانست چنین گسستی را بر سر راه مردم افغانستان ایجاد کند. بلکه همه در این گسست تاریخی سهم داشتند. ممکن است مردی یافت نشود که بر کرده‌ها و ناکرده‌های خود اعتراف کند و حتی اگر اعتراف هم بکند حالا دیر شده است و دردی را دوا نمی‌کند. ولی تاریخ گواه صادق کم‌کاری، فساد، تنگ‌نظری، انحصار و فرصت‌سوزی‌ها خواهد بود و برای آیندگان روایت خواهد کرد.

قومی اشاره می‌کند و گویا یک طرف گسل از وضعیت پیش آمده و حاکمیت طالبان ناراضی هستند و یک طرف دیگر راضی هستند. اتفاقاً بر اساس تفسیر خلیل‌زاد طرفی که از وضعیت راضی هستند اکثریت را تشکیل می‌دهد و طرفی که راضی نیستند در اقلیت هستند و اصلاً قابل اعتنا نیستند. همان چیزی که دو هفته قبل سخنگوی طالبان در باره حضور اقوام در ساختار حکومت طالبان گفت. او هم گفته بود که چون در افغانستان اکثریت با یک قوم است، لذا در ساختار حکومت هم بیشتر هستند.

### تقسیم‌بندی طالب به مترقی و متحجر

خلیل‌زاد در بخشی از سخنانش در پاسخ به این پرسش که شما گفتید که طالبان تغییر کرده است ولی بعد از حاکمیت شان هیچ تغییری دیده نشد، می‌گوید: «در باره طالبان نمی‌شود گفت که طالب‌ها چنین فکر می‌کنند. باید {طالبان} درک شود. اختلاف نظر میان طالبان وجود دارد. یک تعدادی از طالبان بر این نظر هستند که جای زن در خانه است و نه در مکتب ولی اکثر کلان‌های طالبان با این نظر مخالف هستند.»

آقای خلیل‌زاد در گذشته نیز طالبان را به طالبان خوب و طالبان بد تقسیم کرده بود. این نگاه هم در ادامه همان دیدگاه است که گویا طالبان اکثراً با تحصیل و کار زنان موافق هستند و یک تعداد اندکی از رهبران طالبان طرفدار ممنوعیت تحصیل و کار زنان هستند و نباید به آن تعداد اندک توجه شود. اما او از پاسخ به این پرسش که اکنون وضعیت چگونه است و کدام دیدگاه حاکم است، طفره می‌رود و از همه می‌خواهد که منتظر بمانند تا زمانی که طالبان مترقی بر طالبان متحجر غلبه کنند و تا آن زمان همگی باید صبر پیشه کنند. تا آن زمان زنان نه به مکتب بروند و نه به دانشگاه و نه از خانه بیرون شوند.

### ادعای تغییر طالبان

آقای خلیل‌زاد در بخشی از سخنان خود باز هم از تغییر طالبان سخن می‌گوید و یادآوری می‌کند که: «طالبان در گذشته تلویزیون‌ها را با تبر می‌شکستند ولی اکنون هر شب در تلویزیون بحث و جدل وجود دارد...» بنابراین از دید آقای خلیل‌زاد اکنون که تلویزیون‌ها را نمی‌شکنند تغییر کرده اند و مردم افغانستان باید از این تغییر شگفت‌زده شوند و آن را به دیده قدر بنگرند. اما آقای خلیل‌زاد فراموش کرده است که در هفته گذشته طالبان در هرات آلات موسیقی را جمع آوری کردند و آتش زدند. هیچ صدای موسیقی از تلویزیون‌ها و رادیوها شنیده نمی‌شود. در قرن بیست و یکم این تغییر بزرگی از نگاه آقای خلیل‌زاد است که حالا طالبان تلویزیون‌ها را نمی‌شکنند ولی آلات موسیقی را با تبر می‌شکنند و آتش می‌زنند.

### افغان‌ها برای افغانستان چه کرده اند؟

خلیل‌زاد در پاسخ به این پرسش که چرا آمریکایی‌ها تصمیم یک‌جانبه برای خروج گرفت و مردم افغانستان را تنها گذاشت، می‌گوید که آمریکا وظیفه خود را انجام داد و امکانات و پول تا آخرین روزها برای دولت افغانستان فرستاد ولی او به این نکته اشاره می‌کند که مردم افغانستان برای استقلال و آزادی خود چه کرده اند؟

آقای خلیل‌زاد ظاهراً فراموش کرده است که مردم افغانستان ده‌ها هزار قربانی در طول بیست سال گذشته داده اند که فقط توسط طالبان کشته شده اند. تنها نیروهای امنیتی افغانستان هفتاد هزار نفر شهید داده اند. این همه قربانی را چه کسی از مردم افغانستان گرفته اند و منطقی که در پشت گرفتن این بهای سنگین نهفته بود چه بود؟ طالبان به دستور کدام پادار خارجی و برای کدام هدف تاریخی و بزرگ با مردم افغانستان در جنگ بودند؟ هم‌اکنون مردم افغانستان بهای کدام خطای ناکرده را می‌پردازند که افغانستان به یک زندان همگانی تبدیل شده است؟ نه کسی حق آموزش دارد و نه حق آزادی و نه اختیار دارایی‌های خود را و چرا خلیل‌زاد افغانستان را با حضور

است که درباره روز سقوط کابل و تاثیراتش بر آینده درازمدت افغانستان نتیجه‌گیری کرد. گرچه دو سال گذشته که از یک نگاه، مدت طولانی بوده اما از نگاه تاریخ هنوز زود است. بینیم که چه چیزهای بالاخره سر آینده طولانی افغانستان تاثیر خواهد داشت. راه آینده افغانستان از نگاه تاریخی چگونه خواهد شد.»

این سخنان خلیل‌زاد دو وجه مهم دارد که هر دو پرده از یک راز مهم بر می‌دارد و آن تفکر شیطنت‌آمیز قومی آقای خلیل‌زاد است.

او در این فقره به طور واضح از طالبان دفاع می‌کند و همان چیزهایی را تکرار می‌کند که سخنگویان طالبان بارها گفته اند؛ هنوز قضاوت در باره طالبان زود است و باید مدت‌ها بگذرد تا تصمیمات این گروه در معرض داوری قرار گیرد. به این معنی که وضع محدودیت‌های همه‌جانبه بر زنان، کوچ اجباری مردم، جابجایی‌های قومی، کشتارهای هدفمند مخالفان، سلب مطلق آزادی بیان و آزادی‌های مدنی، الغای همه قوانین افغانستان به شمول قانون اساسی، تصفیه قومی ادارات، سرکوب هر گونه اعتراض و انتقاد، فقر و بیکاری مردم و ده‌ها مساله دیگر از نگاه آقای خلیل‌زاد هیچ‌کدام مهم نیستند. مهم این است که اکنون قدرت به طور مطلق در دست هم‌تباران وی قرار گرفته است و خلیل‌زاد سرمست از این پیروزی و اقتدار قومی است.

وجه دیگر این گفته خلیل‌زاد به این معنی است که شما هنوز آغاز فیلم را دیده اید و انجام آن زمانی دیده خواهد شد که ضایع پنهانی توافقنامه دوحه اجرایی گردد. بنابراین هنوز باید منتظر بود که امیرالمومنینی که آقای خلیل‌زاد بر سرنوشت مردم افغانستان حاکم کرده است دیگر چه خواب‌هایی دیده است؟

### خلیل‌زاد و عادی‌سازی وضعیت

خلیل‌زاد در بخشی از سخنانش می‌گوید: «جنبه‌های مثبت وضعیت کنونی این است که افغان‌ها دیگر کشته نمی‌شوند و وضعیت اقتصادی هم خوب شده است... دنیا هم از بعضی جهات از وضعیت پیش آمده راضی هستند...» او اضافه می‌کند که «از بعضی جهات وضع خوب نیست. مثلاً وضعیت خانم‌ها خوب نیست.» ولی بلافاصله تاکید می‌کند که وضع خانم‌ها پیش از طالبان هم خوب نبود.

خلیل‌زاد با چنین اظهارات تلاش می‌کند که وضعیت را عادی جلوه دهد و بر روی همه واقعیت‌های تلخ کنونی که افغانستان به مثابه یک زندان کلان برای مردم افغانستان تبدیل شده است، چشم ببوشاند.

### اکثریت و اقلیت‌سازی قومی

خبرنگار که می‌پرسد: «مردم در داخل افغانستان می‌گویند که بسیار وضع بد شده است و دختران به مکتب نمی‌روند، وضعیت اقتصادی بسیار بد است و آزادی ندارند. مردم می‌گویند که کدام بهبودی حاصل نشده که هیچ بلکه وضعیت بدتر هم شده است؟»

خلیل‌زاد در جواب می‌گوید: «من با این گفته شما موافق نیستم. مردم افغانستان به این صورت که شما می‌گویید معتقد نیستند. نظرات مختلف است و افغان‌ها هیچ‌وقت نظرات موافق نداشته اند. مردم اکثراً از ختم جنگ راضی هستند، از این که حتی شب از خانه برآمده می‌توانند و صلح آمده است راضی هستند. اینکه رشوت کمتر شده است مردم راضی هستند. چانس برای تاجران بهتر شده و ...»

چنان‌که می‌بینیم آقای خلیل‌زاد تلویحا به گسل‌های

بدون شک عوامل سقوط نظام جمهوریت در پانزدهم آگست سال ۲۰۲۱ بسیار است و تا کنون نگاه منصفانه به این موضوع نشده و هرکسی از ظن خود یار داستان شده است. روایت‌هایی که تا کنون در این مورد ارائه شده است بسیار کلیشه‌ای، گنگ و با آدرس‌های سهل‌الوصل و در عین حال گمراه‌کننده است. در این میان اما دو آدرس بیش از دیگران در معرض استناددهی و به مثابه مظنونان در چه اول قضیه سقوط بوده اند؛ غنی و ایالات متحده آمریکا. مسلم است که این دو روایت به هیچ‌وجه بدور از واقعیت نیستند و هر کدام بخشی از حقیقت مساله را بیان می‌کند. مستندات هر کدام از دو روایت ذکر شده طولانی است و در باره آن‌ها در طی دو سال گذشته گفتارهای بسیار تولید شده است. اما یک آدرس تا کنون با زیرکی خاص خود را در سایه نام ایالات متحده و استراتژی‌های پیچیده سازمان سیا پنهان کرده است او زلمی خلیل‌زاد است. آقای خلیل‌زاد در گفتگوهایی که اخیراً و به مناسبت دوسالگی سقوط نظام جمهوریت و برآمدن طالبان با دو رسانه بین‌المللی، افغانستان انترنشنل و بی بی سی داشته بخشی از نیات و پلشتی‌های نهفته در پشت زهرخندهای خود را ناخودآگاه روشن ساخته است. این گفتار کوتاه به نقد گفته‌های خلیل‌زاد در گفتگو با شبکه تلویزیونی افغانستان انترنشنل می‌پردازد.

### خلیل‌زاد کیست؟

خلیل‌زاد آمریکایی افغان‌تباری است که همراه با اشرف غنی در نوجوانی شانس بورسیه تحصیل در یکی از دانشگاه‌های آمریکایی را پیدا کرد و در نهایت به شهروندی این کشور پذیرفته شد. او طی سه دهه اخیر در دستگاه دیپلماسی ایالات متحده نقش تسهیل‌کننده در فعالیت‌های خاورمیانه‌ای این کشور را داشته است. او از روزی که ترجمانی گفتگوهای تعدادی از رهبران مجاهدین و ریبگان رئیس جمهور وقت ایالات متحده را به عهده گرفت، کم‌کم وارد عرصه دیپلماسی این کشور شد و در سمت‌وسو دادن سیاست‌های ایالات متحده در باره افغانستان نقش بارز داشته است. اما نقش او در افغانستان در کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ و سپس به عنوان فرستاده در کابل هر روز پررنگ‌تر شد و تا زمانی که قرارداد دوحه را از سوی دولت آمریکا با گروه طالبان امضا کرد این نقش هم‌چنان به صورت رسمی و به عنوان مامور دولت ایالات متحده ادامه داشت. قراردادی که سند تسلیمی افغانستان به یک گروه تروریستی و برپادی آرزوها و آرمان‌های مردم افغانستان بود و در نهایت روز سیاه سقوط را در پانزدهم آگست ۲۰۲۱ به مثابه یک گسست تاریخی رقم زد. در تمام این مراحل خلیل‌زاد به عنوان یک بازیگر نقش ایفا کرد.

### فرستاده در نقش سخنگوی طالبان

شاید کارنامه خلیل‌زاد روزی در باره سیر تحولات افغانستان و تا برآمدن مجدد طالبان در آگست سال ۲۰۲۱ به تدریج برملا شود و لایه‌های زیرین این کارنامه روزی بر آفتاب خواهد شد. ولی پیش از اینکه تاریخ قضاوت کند، مردم افغانستان قضاوت خود را در باره او کرده اند و به تازگی خودش نیز کم‌کم لب به سخن گشوده است.

او در گفتگویی که در تاریخ پانزدهم آگست ۲۰۲۳ از شبکه افغانستان انترنشنل نشر شد به معنای واقعی کلمه به جای ملا مجاهد سخنگوی طالبان ظاهر شد و سخنانی را بر زبان آورد که تا کنون در این حد بی‌پرده نگفته بود.

خلیل‌زاد در بخشی از سخنان خود با عارف یعقوبی خبرنگار افغانستان انترنشنل چنین گفته است: «به فکرم هنوز زود



# گزارشی از همایش شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان به مناسبت دومین سالگرد سقوط نظام و حاکمیت مجدد طالبان



آمده اند و تنها یک رهبری واحد نیاز است که وارد میدان شود و ما هر زمان که مناسب بدانیم دست به چنین اقدامی خواهیم زد.

هم چنین ناچیه خیر خواه از آماج نیز از مارشال عبدالرشید دوستم پرسید که شما در آخرین مصاحبه خود گفتید که اگر آمریکا از ما حمایت کنند ما طالبان را نابود می کنیم. این سخن شما مورد انتقاد مردم قرار گرفته و مردم می پرسند که مگر آمریکا افغانستان را به طالب تسلیم نداده است که شما هنوز به آمریکا چشم دوخته اید؟

مارشال دوستم در پاسخ گفت که در این گفتگو ما فقط از آمریکا به عنوان یک مثال نام گرفته ایم و منظور ما کل جهان است که از مردم افغانستان حمایت کنند و دست از حمایت طالبان به بهانه تعامل بر دارند. سخن ما با جهان این است که کشورها وقتی سخن از افغانستان می گویند تنها به سراغ طالب نروند و حرف مردم افغانستان و حرف شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان و دیگر جناح های سیاسی را نیز ب شنوند.

در بخش دیگر فریزر رحیمی از بخش پشتوی بی بی سی در سوالی از مارشال دوستم پرسید که شورای مقاومت ملی فعلا هیچگونه فعالیت عملی ندارد و تنها به صدور اعلامیه به مناسبت های مختلف اکتفا می کند. چه زمانی شما به کارهای عملی می پردازید؟

مارشال دوستم در جواب گفت که ما هنوز زنده هستیم و همان آدم های سابق هستیم و تا کنون ده ها گروه تروریستی مثل القاعده و داعش و طالب را شکست داده ایم. ما زمانی که فرصت فرا برسد دوباره طالب را شکست خواهیم داد.

هم چنین حسیه اکتپال از تلویزیون آمو در سوالی از مارشال عبدالرشید دوستم پرسید که شما گفتید که حالا نیاز به توپ و تانک آمریکایی نیست و تنها یک رهبری نیاز است. این زمان چه وقت فرا می رسد و این رهبری واحد چه زمانی به صحنه خواهد آمد و شما چه وقت

سرنوشت آینده خویش را عیار سازند.

سپس اعلامیه شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان توسط خانم زرگل عالمی قرائت شد که در آن از روز پانزدهم آگست به عنوان روز سیاه یاد شده است. در این اعلامیه آمده است: «طالبان به لحاظ ماهوی یک گروه تروریستی است که با برپایی تسلط نامشروع و نام نهاد امارتی خود، بستر مناسبی برای رشد دیگر گروه های تروریستی فراهم کرده است. اکنون افراد منسوب به گروه های تروریستی دیگر در درون نهادهای طالبان مشغول وظایف در پست های کلیدی و در عین حال مشغول توطیه چینی برای گسترش حملات تروریستی در سطح جهان و منطقه هستند.»

در این اعلامیه هم چنین خطاب به کشورهای منطقه و جهان که دم از تعامل با طالبان می زنند آمده است که این تعامل همان گونه که افغانستان را به خاک سیاه نشانده است، روزی تعامل گران نیز خواهد گرفت. بنابراین بهتر آن است که کشورهای جهان و همسایگان افغانستان به مطالبات برحق مردم افغانستان احترام بگذارند و دست از حمایت گروه تروریستی طالبان بردارند.

پس از قرائت اعلامیه شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان جلسه پرسش و پاسخ از رهبران شورای مقاومت آغاز شد که در ابتدا مختار وفایی از ایندیندنت فارسی در پرسش از مارشال عبدالرشید دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی و عضو هیات رئیسه شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان گفت که مقامات مختلف آمریکایی اخیرا در مصاحبه های خود واضح ساخته اند که مخالفان سیاسی طالبان باید خود شان دست به کار شوند و ایالات متحده دیگر از جنگ در افغانستان حمایت نمی کند. سوال این است که ابزار شما در مقابله با طالبان چیست؟

مارشال دوستم در پاسخ اظهار داشت که ما در مبارزه نظامی ۴۵ سال سابقه جنگ داریم و در اکثر مواقع بدون توپ و تانک و بدون طیاره و با اتکا به حمایت و قدرت مردم خویش جنگیده ایم. اکنون نیز مردم از جان سیر

روز پنجشنبه ۲۶ اسد ۱۴۰۲ همایشی از سوی شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان به مناسبت روز سیاه پانزدهم آگست، دومین سالروز سقوط نظام جمهوری اسلامی افغانستان و حاکمیت مجدد گروه طالبان با اشتراک اعضای هیات رئیسه و هیات رهبری و اعضای شورا برگزار شد.

در این جلسه که به صورت مجازی و از طریق پلتفرم زوم برگزار شده بود استاد حاجی محمد محقق عضو هیات رئیسه شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان سخنرانی کرد و سپس اعلامیه شورا به این مناسبت قرائت و در پایان به پرسش های خبرنگاران پاسخ داده شد.

استاد حاجی محمد محقق در این جلسه ضمن تسلیت روز سیاه پانزدهم آگست به مردم افغانستان اظهار داشت که گروه طالبان با قدرت و توانایی خود افغانستان را تصرف نکرد بلکه افغانستان بر اثر یک توطیه بین المللی به این گروه تسلیم داده شد.

استاد محقق در باره اظهارات اخیر زلمی خلیلزاد نماینده پیشین ایالات متحده در امور افغانستان مبنی بر دعوت از رهبران سیاسی جهت برگشت به افغانستان گفت که مفهوم سخنان وی این است که همگی ما برویم در کابل و به طالبان بیعت کنیم. در غیر آن صورت طالبان کوچک ترین انتقاد را تحمل نمی کنند و ما کسانی نیستیم که در کابل برویم و تنها در خانه بنشینیم که طالب ما را نکشد.

وی در باره پیامدهای حکومت دوساله طالبان گفت که نخستین پیامد اردو و پلیس و ساختار دولتی افغانستان فرو پاشید و بیش از دو میلیون نفر آواره شدند. فقر مفرط و بیکاری و از دست رفتن سرمایه های فرهنگی و مدنی کشور و محرومیت کامل زنان بخش دیگر دستاورد طالبان در دو سال گذشته بوده است.

رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان کشتار و ترور هدفمند نیروهای امنیتی و کارمندان دولت سابق، نقض وسیع حقوق بشر، جابجایی اعضای تحریک طالبان پاکستانی در شمال کشور را از دیگر پیامدهای حاکمیت طالبان دانست و اظهار داشت که این گروه به بهانه شریعت تمام قوانین نافذ کشور را تعطیل کرده است و هر طالب در هر منطقه خودش قانون است و هر طور که سلیقه اش ایجاب کند حکم می کند.

استاد محقق تصریح کرد که سیاست تعاملی که برخی کشورهای همسایه و جهان امروز در پیش گرفته شده تا کنون نتیجه نداده است و از این پس نیز نتیجه نخواهد داد. طالبان در حال شعله ور ساختن منازعات آب و خاک با کشورهای همسایه هستند و گروه های تروریستی را در دامن خود پرورش می دهند و این مسایل سبب خواهند شد تا روزی افغانستان را رو در روی کشورهای همسایه قرار دهند. بنابراین بهتر آن است که کشورهای همسایه و جهان دست از تعامل با این گروه افراطی و تروریستی بردارند. وی هم چنین گفت که پیام ما به ملت افغانستان این است که طالبان از جایگاه دین سخن نمی گویند بلکه دست پرورده غرب هستند و ملت عزیز ما آماده باشند که جولان این گروه روزی به پایان می رسد و مردم باید برای

اقدام می کنید؟

مارشال دوستم در جواب گفت که ما آمادگی خود را داریم و هر وقت که زمان را مناسب بدانیم وارد صحنه خواهیم شد. چون دو سال اثبات کرد که طالب هیچ تغییری نکرده است و مردم از دست طالب به ستوه آمده است.

در این جلسه شخصی به نام توماس هاردینگ در باره برنامه های آینده شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان پرسید که فعلا گروه طالبان سر قدرت است و جهان نیز در حال تعامل با این گروه هستند و شما چه اقداماتی را در برابر این گروه در نظر گرفته اید؟

در پاسخ به این پرسش استاد حاجی محمد محقق عضو هیات رئیسه شورای مقاومت ملی اظهار داشت که اکنون دو گونه تعامل با طالبان جود دارد: یکی تعامل ایالات متحده است که هفته وار برای این گروه پول و امکانات می فرستد و دیگری تعامل کشورهای منطقه و حامیان منطقه ای طالبان است.

لذا ما از هر دو طیف می خواهیم که پول مالدیدهندگان کشورهای خود را به یک گروه تروریستی سرآزبر نکنند و دست از تعامل و حمایت از طالبان بردارند. زیرا طالبان گروهی است که روزی همه را پشیمان خواهند کرد. به خصوص همسایه های شمالی و همسایه غربی افغانستان در برابر طالبان بسیار آسیب پذیر هستند و لذا برای همگان هشدار می دهیم که روزی بهای تعامل با طالبان را خواهند پرداخت.

وی تاکید کرد که شاید ما جزییات طرح خود را افشا نکنیم ولی حرف ما این است که شورا هنوز طرح جنگ ندارد و ملاحظه کشورهای جهان را کرده است. ما با مقاومت مسلحانه هم نوا هستیم ولی خود ما هنوز وارد صحنه نشده ایم. اگر روزی مناسب بدانیم وارد خواهیم شد. سوال دوم این بود که عکس العمل شما در باره تعامل جامعه جهانی با طالبان چیست؟

در این جلسه خبرنگاری از استاد عطا محمد نور رهبر عضو هیات رئیسه شورای مقاومت ملی برای نجات افغانستان پرسید که شما در گفتگوی اخیرتان یکی از اشتباهات خود را اعتماد سیاسی به آقای حنیف اتمر در انتخابات سال ۲۰۱۹ گفتید. در حالی که شما قبلا از انتخابات در آن سال گفته بودید که آقای اتمر هیچگونه تعصب قومی ندارد و می تواند برای افغانستان مفید باشد. چرا نظر شما از آن زمان تا کنون تا این حد در برابر آقای اتمر تفاوت کرده است؟

استاد عطا محمد نور در پاسخ به این پرسش گفت که بازی ها در سیاست گاهی طوری است که بر اساس منافع مردم تغییر می کند. من زمانی با اتمر مناسبات بدی داشتم. ولی در آستانه انتخابات یک ایتلافی را با وی تشکیل دادیم که هنوز تکرار می کنم که اشتباه بود. وی افزود که ایجاد آن ایتلاف با آقای اتمر به خاطر برنامه های که تیم داشت و نظام صدارتی را وی پذیرفته بود و از نظام متمرکز دست برداشته بود. بنابراین ایتلاف ما با محوریت شخص نبود بلکه با محوریت یک برنامه سیاسی بود. ولی هنوز بر این باور هستیم که آن ایتلاف یک اشتباه بود و ما از مردم معذرت می خواهیم.



## بیانیه شورای مرکزی حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت دومین سالگرد سقوط جمهوری اسلامی افغانستان و حاکمیت گروه طالبان

قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ تضمین گردید.

طالبان در هم پیمانی و همکاری با گروه های تروریستی خارجی و حمایت های وسیع بیرونی، سال ها جنگ، کشتار و ویرانی را با شعار شریعت ولی بدون هیچگونه مبنای شرعی، ملی و انسانی بر مردم افغانستان تحمیل کردند و برای سرنگونی نظام ملی و مشروع افغانستان یک جنگ تمام عیار را به راه انداختند. برای اثبات دروغ بودن جهاد مبتنی بر شریعت طالبان همین بس که آن ها در جریان مذاکره با امریکا و بعد از امضای قرارداد دوحه، با نیروهای صلیبی و اشغالگر، به اصطلاح خودشان، آتش بس کامل را عملی کردند اما کشتار مردم افغانستان و فرزندان مسلمان وطن را همچنان ادامه دادند و در نهایت با استفاده از ضعف های درونی نظام جمهوری و شمشیری که آقای خلیلزاد با قرارداد دوحه در اختیار شان قرار داده بود در پوشش مذاکرات صلح موفق شدند قدرت را غصب نموده و فاجعه کنونی را رقم بزنند. خنده دارتر این که

کرده اند و پس از سال ها پیکار مستمر و دشوار و اهدای قربانیان فراوان، در آغاز قرن جدید به فرصت مناسب تاریخی دست یافتند. این فرصت طلایی برای اولین بار به تأمین اجماع ملی و بین المللی برای تاسیس یک ساختار مدرن و مبتنی بر اراده آزاد همه اقشار مردم در اجلاس تاریخی «بن» (۲۰۰۱) خود را نشان داد. اجماعی که در زمانی کم تر از دو سال تلاش گسترده ملی و هم کاری های موثر بین المللی به استقرار «نظام جمهوری اسلامی افغانستان» انجامید. این ساختار اگرچه تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی خاص شکل گرفت و شاید به همین دلیل کاستی هایی داشت اما در مقایسه با تمامی ساختارهای سیاسی تاریخ افغانستان نمونه کاملتر و بهتر ارزیابی می گردید. زیرا حاکمیت ملی برای نخستین بار به مردم تعلق گرفت و حقوق اساسی و آزادی های مدنی مردم به رسمیت شناخته شد و عمده ترین مطالبات و آرزوهای تاریخی همه اقشار جامعه بر مبنای اصل برابری و حقوق شهروندی، در

بنام خداوند عدالت و آزادی

اکنون ما در آستانه دوسالگی فاجعه سقوط نظام جمهوری اسلامی افغانستان و حاکمیت دوباره گروه متحجر و تروریستی طالبان بر کشور قرار داریم. بعد از گذشت دوسال از وقوع این فاجعه، هنوز بسیاری از ابعاد و زوایای تاریک آن با اطمینان قابل توصیف و تحلیل نیست. دوسالگی سلطه ستم و سرکوب طالبان در حالی فرا می رسد که پیامدهای ناگواری چون فقر فراگیر، بیکاری، خشونت سازمان یافته، وضع مالیات های کمر شکن و خارج از هر گونه قانون و اصول، سیاست بی سابقه تبعیض قومی، زبانی و فرهنگی و حذف کامل زنان از همه امور زندگی اجتماعی و سیاسی، روان تمام مردم افغانستان را می آزارد و وطن زیبای ما را به قبرستانی مملو از دهشت و توحش برای ساکنان زنجیده و نجیب آن میدل ساخته است. مردم افغانستان یک قرن تمام برای ساختن یک نظام مبتنی بر ارزش های اسلامی و انسانی، توسعه و پیشرفت مبارزه

پایمال نمودن حقوق زنان در تمام امور زندگی، جابجایی های



## گزارشی از کتاب «مقدمه‌ای بر فدرالیسم»

دکتر توسلی غرjestانی

احزاب سیاسی، نظام‌های حزبی در برخی از نظام‌های فدرال، اقدامات در قبال اقلیت‌ها و سازگاری اقلیت داخل دولت مرکزی با برخی از نظام‌های فدرال چند قومی، چند زبانی و یا چند دینی بحث شده است.

**فصل هفتم:** ارکان قانونی فدرالیسم. این فصل مباحث زیر را پوشش داده است. اساس قانون اساسی فدرالیسم، دآوری قانون اساسی، صلاحیت‌های حالات اضطرار، صلاحیت‌های خاص غیر فدرالی، تعدیل قانون اساسی، حقوق در قوانین اساسی فدرال و نقش و ویژگی دادگاه‌ها.

**فصل هشتم:** روابط بین دولتی و سیاست. در این فصل مباحث زیر مانند وابستگی متقابل و تعامل فدراسیون‌ها، نقش قوه مجریه و مقننه، نقش مجالس دوم در روابط بین دولتی، نهادها و فرایندها، فدرالیسم اجباری در مقابل فدرالیسم مشورتی، مورد بحث قرار گرفته است.

**فصل نهم:** وحدت و تنوع. در فصل نهم موضوعات همچون چالش‌های وحدت، سرکوب تنوع، پذیرش تنوع/پلورالیسم، رویکرد متعادل به پلورالیسم، تفویض صلاحیت‌ها، ساختن از درون، اتحاد پس از یک دوره منازعه، مسأله جدایی و ابعاد سیاست زبانی در برخی از نظام‌های فدرال بحث و بررسی شده است.

**فصل دهم:** اندیشیدن در باره فدرالیسم. در این فصل در باره نقاط قوت و محدودیت‌های فدرالیسم، شرایط موفقیت فدرالیسم، آموختن از فدرالیسم تطبیقی و اینکه هیچ فرمول اساسی برای طراحی یا درک نهادهای فدرال وجود ندارد. با این حال دانش مقایسه‌ای بین نظام‌های مختلف فدرال می‌تواند به اندیشیدن در مورد چگونگی اعمال ترتیبات مختلف فدرالی در یک زمینه و شرایط خاص کمک کند، بحث شده است.

این کتاب در قطع رقعی در تابستان ۱۴۰۲ توسط انتشارات بنیاد اندیشه چاپ و منتشر شده و نسخه الکترونیکی (PDF) آن نیز در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

مناطق، مورد بحث قرار گرفته است.

**فصل دوم:** انتخاب فدرالیسم. در این فصل مباحث همچون پیدایش فدرالیسم، جریان تاریخی فدرالیسم، تکامل فدرالیسم، فدرالیسم و دموکراسی و این‌که آیا فدرالیسم مناسب‌ترین و بهترین نظام است؟ پوشش داده شده است.

**فصل سوم:** واحدهای تشکیل دهنده فدرال. در این فصل مباحث مانند مهندسی سیاسی فدرالیسم، فدراسیون‌ها، انواع واحدهای تشکیل دهنده، مناطق در سیستم فدرال، تنوع و پلورالیسم اجتماعی واحدهای تشکیل دهنده، انعکاس تنوع در ترکیب واحدهای تشکیل دهنده، تعیین و تغییر مرزها و ترسیم مجدد مرزهای واحدهای تشکیل دهنده مطرح شده است.

**فصل چهارم:** تقسیم قدرت (صلاحیت‌ها). فصل چهارم مباحث زیر را احتوا می‌کند. دو مدل برای توزیع صلاحیت‌های قانونی، منابع قانونی صلاحیت‌ها، تنوع توزیع صلاحیت‌ها در فدرال‌ها، الگوی توزیع برخی از صلاحیت‌ها در سیستم‌های فدرال، معیار توزیع صلاحیت‌ها، عدم تقارن در تقسیم صلاحیت‌ها، برخورد با تضاد بر سر قدرت و نمونه‌های از توزیع نامتقارن اختیارات در نظام‌های فدرال.

**فصل پنجم:** پول و صلاحیت‌های پولی. در این فصل مباحث همچون اهمیت پول در سیستم فدرال، تعیین صلاحیت‌های وصول درآمدها، درآمدهای منابع طبیعی در برخی از سیستم‌های فدرال، سهم مخارج یا هزینه بین سطوح دولت، انتقالات مرکزی به واحدهای تشکیل دهنده، نابرابری ملی و توزیع مجدد، صلاحیت هزینه کردن، مواد قانونی خاص در مورد قدرت هزینه کردن در برخی از سیستم‌های فدرال و مشروط بودن مصرف در برخی از نظام‌های فدرال مورد توجه قرار گرفته است.

**فصل ششم:** نهادهای دولت مرکزی. در این فصل موضوعات همچون تنوع اهمیت نهادهای مرکزی، نظام‌های پارلمانی، ریاست جمهوری و مختلط، مجالس دوم پارلمانی، نمایندگی منطقه‌ای، اصول نمایندگی، اختیارات مجلس دوم،



دستورالعمل واحدی وجود ندارد. هر جامعه پیچیدگی‌های خود را دارد و عوامل زیادی در شکل‌گیری شخصیت آن سهم دارد. وی می‌گوید: «مجمع نظام‌های فدرال در شش قاره فعال است، آزمون‌هاست که در سطح گسترده از این کتاب استفاده شود».

نویسنده کتاب خود را در ده فصل تنظیم و ارائه کرده است.

**فصل اول:** مرور اجمالی بر فدرالیسم. در این فصل به اهمیت فدرالیسم در جهان و این‌که ۴۰ درصد از کل جمعیت جهان در زیر چتر نظام‌های فدرال زیست دارند، تنوع فدرال، ویژگی‌های مشترک فدرالیسم، مثال‌هایی از واحدهای تشکیل دهنده دولت فدرال، فدرالیسم و حکومت‌های دارای اختیارات تفویضی و نظام‌های تکساخت انتقال دهنده اختیارات به

کتاب «مقدمه‌ای بر فدرالیسم» نوشته جورج اندرسون، رئیس و مدیر اجرایی مجمع نظام‌های فدرال مستقر در کانادا با ترجمه استاد سرور دانش به تازگی توسط بنیاد اندیشه چاپ و منتشر شد. این کتاب مشتمل بر ده فصل، پیشگفتار و مقدمه مترجم می‌باشد.

مترجم در مقدمه این کتاب با این تذکر که گفت‌مان نظام فدرال ناگفته‌های بسیار دارد که نیاز به شکافتن است و در شرایط کشوری مانند افغانستان نباید هیچ کسی طرح و دیدگاه خود را بر دیگران تحمیل کند بلکه باید مسایل از زوایای گوناگون و با دید منصفانه و علمی مورد بحث، گفتگو و ارزیابی قرار گرفته و تبدیل به یک گفت‌مان ملی گردد. از این رو فدرالیسم از سه زاویه قابل بحث دانسته شده است.

۱. فدرالیسم به عنوان یک نظام سیاسی در مباحث اکادمیک و دانشگاهی، ۲. فدرالیسم به عنوان یک تجربه جهانی در دولت‌داری و حکومت‌داری و ۳. فدرالیسم به عنوان یک طرح پیشنهادی برای نظام سیاسی و اداری افغانستان.

با این مقدمه، مترجم سراغ سخنان آقای اندرسون رفته است که وی در پیشگفتار، کتاب خود را اینگونه معرفی کرده است:

"کتاب «مقدمه‌ای بر فدرالیسم» در اساس برای دست اندرکاران دولت یعنی سیاستمداران، مسئولان دولتی، روزنامه نگاران، اعضای سازمان‌های غیر دولتی و بین‌المللی، شهروندان مربوطه و کسانی که علاقه عملی به فدرالیسم دارند و چه بسا در مورد فدرالیسم در کشور شان یا کشورهای مشخص دیگری تمرکز دارند، نوشته شده است.

زبان کتاب، ساده و با حداقل اصطلاحات فنی، بدون پاورقی و بدون ارجاع به نویسندگان مشخص است و نکات اساسی را به طور مستقیم، فشرده و مفید برای افراد درگیر در بحث‌های سیاسی و یا سیاست‌گذاری ارائه می‌کند."

نویسنده کتاب معتقد است که «برای فدرالیسم هیچ

## وضعیت هزاره‌ها در حاکمیت طالبان بر اساس گزارش شبکه تحلیل‌گران بلاق

دکتر محمد هادی امیری، عضو شبکه تحلیل‌گران بلاق

و ۷٪ صرف یک‌بار از کمک‌های بشردوستانه در حاکمیت رژیم طالبان مستفید شده اند. هم‌چنان براساس مستندات این تحقیق مسئولان محلی طالبان در مناطق هزاره نشین، با اعمال نفوذ مانع دسترسی عادلانه مردم به کمک‌های محدودی که وجود داشته، شده‌اند. از جمله در ولسوالی ناهور ولایت غزنی افراد طالبان تصمیم داشتند تا کمک بشردوستانه اختصاص یافته به باشندگان این ولسوالی را به کوچی‌ها توزیع نمایند که با مخالفت موسسه مدرسان و مردم محل مواجه شده و ولسوال طالبان اجازه توزیع این کمک‌ها را به مردم نداده و موسسه متذکره مجبوراً آن کمک‌ها را به کابل برگردانده است. طالبان به هیچ‌یک از مراسم‌های فرهنگی که در زمان جمهوریت همه‌ساله در بامیان و سایر مناطق هزاره‌نشین برگزار می‌شد، اجازه برگزاری نداده و مانع اجرای هر نوع برنامه فرهنگی در این مناطق شده‌اند.

دو سال حاکمیت رژیم طالبان در افغانستان توأم با خفقان و بدبختی برای مردم این کشور بوده است. نتایج این تحقیق به ما نشان می‌دهد که وضعیت مردم افغانستان به شکل عام و وضعیت هزاره‌ها به شکل خاص تحت حاکمیت رژیم طالبان به وخامت گراییده است. انعکاس این موضوعات در تحقیق حاضر بیانگر واضح جرایم طالبان علیه بشریت و نقض حقوق هزاره هاست که باید توسط مجامع بین‌المللی به آن نگرینسته و راه حلی برای این معضل در نظر گرفته شود.

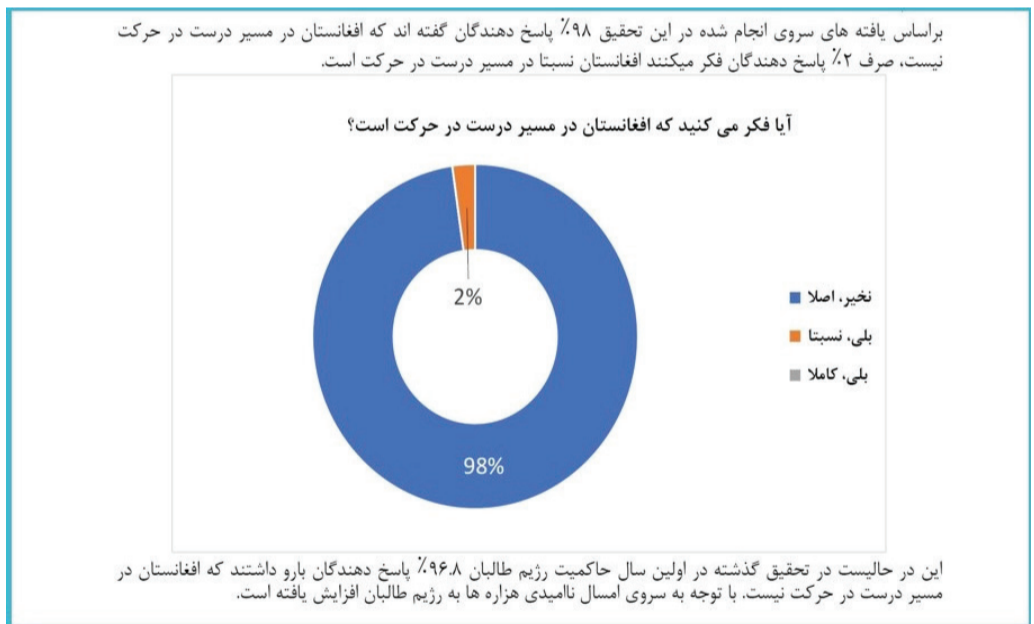
تمامی موارد فوق و موضوعات مرتبط دیگر به‌طور مفصل در متن گزارش تحقیق به دو زبان فارسی و انگلیسی ترتیب یافته است که در تاریخ ۲۴ اسد ۱۴۰۲ برابر با ۱۵ اگست ۲۰۲۳ در ۵۴ صفحه منتشر شده است. گزارش در وب‌سایت شبکه تحلیل‌گران بلاق به آدرس [www.bolaq.org](http://www.bolaq.org) در دسترس است.

هدفمند، مورد حملات تروریستی قرار گرفته که در نتیجه آن ۹۰ تن کشته و ۱۴۵ تن دیگر مجروح گردیده‌اند. هر چند نسبت به سال گذشته تعدادی از حملات تروریستی توسط انفجار بمب و انفجاری کاهش داشته، ولی کشتار هزاره‌ها با شیوه‌ها و تکتیک‌های جدید هم‌چنان ادامه دارد. براساس یافته‌های ما، هدف قرار دادن هزاره‌ها با تکتیک‌های جدید مانند ترور انفرادی، بازداشت و کشتن، حمله بالای منازل و مسمومیت عمدی ادامه داشته است.

اعمال محدودیت‌ها بر مناسک و مراسم‌های مذهبی هزاره‌های شیعه از موارد برجسته‌ای است که امسال طالبان آن‌را به‌طور جدی و سازمان‌یافته در مکانیزم دولتی اعمال نموده و در زمان اجرای این دستور شان تعدادی از عزاداران را کشته و مجروح کردند که در این زمینه اطلاعات مستند و زیادی شامل یافته‌های تحقیق کنونی شده است.

براساس یافته‌های این تحقیق در هفت ولایت افغانستان هزاره‌ها به‌طور اجباری از محلات مسکونی و ملکیت شان کوچانیده شده و ملکیت شان در اختیار افراد مرتبط به طالبان و کوچی‌ها قرار داده شده است. هم‌چنان کوچی‌ها با حمایت طالبان در شش ولایت افغانستان، در مناطق هزاره‌نشین هجوم برده و باعث از بین بردن زراعت و باغداری باشندگان بومی شده و تعدادی از باشندگان محل براساس ادعای نامعلوم کوچی‌ها توسط طالبان بازداشت، زندانی و مجازات گردیده‌اند که شامل مجازات‌ها بدنی و نقدی است. یافته‌های مستندشده این تحقیق نشان می‌دهد که کوچی‌ها با حمایت مستقیم افراد طالبان، دعای مختلف را علیه هزاره‌ها و ملکیت این گروه قومی در برخی ولایات مطرح نموده که بعضی از این ادعاها از لحاظ زمانی حتی به نیم قرن قبل بر می‌گردد.

یافته‌های ما نشان می‌دهد که ۹۲٪ از مجموع ۲۶۷ تن، مصاحبه شوندگان هیچ‌نوع کمک بشردوستانه را دریافت ننموده



جانب بلاق به هیچ‌عنوان به‌معنی نادیده گرفتن سایر جرایم و جنایات ضد بشری علیه سایر اقوام افغانستان و یا زنان نیست؛ متأسفانه محدودیت منابع باعث شده تا نتوانیم به تمامی موضوعات متذکره برای فعلاً بپردازیم.

یافته‌های تحقیق حاضر به‌طور واضح نشان می‌دهد که وضعیت هزاره‌ها در سال دوم حاکمیت رژیم طالبان، از هر لحاظ رو به وخامت بوده، ناامیدی برای آینده در میان هزاره‌ها شدیداً افزایش یافته و ۹۹٪ از هزاره‌هایی که در این تحقیق

با آن‌ها مصاحبه شده، به فکر بیرون شدن از افغانستان هستند. ۱۰۰٪ از مصاحبه شوندگان براین باور اند که افغانستان تحت حاکمیت رژیم طالبان در مسیر درست در حرکت نیست. در حالی‌که یافته‌های تحقیق در سال اول حاکمیت رژیم طالبان ۹۶٪ از مصاحبه شوندگان بر این نظر بودند.

یافته‌های تحقیق کنونی نشان می‌دهد که هزاره‌ها طی سال گذشته در ۹ ولایت افغانستان به‌طور سیستماتیک و

شبکه تحلیل‌گران بلاق گزارش تازه‌ای از وضعیت هزاره‌ها در حاکمیت طالبان برای دومین سال پیاپی منتشر کرده است. این نهاد وضعیت هزاره‌ها را در حاکمیت طالبان رقت‌بار توصیف کرده و در مواردی چون کوچ اجباری، غصب زمین، محدودیت بر مراسم مذهبی و سیاسی و فرهنگی، ترورهای هدفمند، انفکاک از بخش‌های دولتی و... گزارش‌های مستند تهیه کرده است.

شبکه تحلیل‌گران بلاق، یک نهاد تحقیقاتی و دادخواهی مستقل، غیر انتفاعی و غیر دولتی ثبت شده در ایالات متحده آمریکا است که در زمینه‌های مختلف حقوق بشری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی افغانستان مستندسازی و تحقیقات مسلکی، همه‌جانبه و بی‌طرفانه را انجام داده و نشر می‌کند.

این نهاد تاکنون به‌شمول تحقیق کنونی چهار مورد تحقیق را در پیوند به وضعیت هزاره‌ها در حاکمیت طالبان انجام داده است. تحقیق تازه این نهاد به‌عنوان بخشی از تلاش‌های مستمر شبکه تحلیل‌گران بلاق، به‌منظور مستندسازی وضعیت حقوق بشری در افغانستان بوده که معطوف به بررسی وضعیت هزاره‌ها در سال دوم حاکمیت رژیم طالبان از ۱۵ اگست ۲۰۲۲ تا ۱۵ اگست ۲۰۲۳ است. در این تحقیق سعی شده تا تمامی اصول پذیرفته‌شده تحقیق رعایت گردد تا آن‌چه واقعیت موجود در افغانستان تحت حاکمیت رژیم طالبان می‌باشد، منعکس شود.

هزاره‌ها به‌عنوان یکی از گروه‌های قومی آسیب‌پذیر در افغانستان بوده که در شرایط کنونی و دوره‌های مختلف تاریخی در این کشور مورد تبعیض سیستماتیک، سازمان‌یافته و به‌طور مستمر در معرض نسل‌کشی قرار گرفته است. در تحقیق کنونی که توسط تیم تحقیقاتی-بلاق انجام یافته، سعی بر آن شده است تا وضعیت هزاره‌ها در حاکمیت رژیم طالبان به‌تحلیل و بررسی گرفته شود. پرداختن به وضعیت هزاره‌ها از





# زخم تازه ارزگان؛ گزارشی از ستم قومی بر هزاره‌ها با حمایت طالبان در ارزگان خاص

م. شفیق

ادامه از صفحه آخر

را قتل عام کرد؟ این کار در ادامه همان عمل عبدالرحمان است. آنان می‌خواهند که مردم خاص ارزگان نیز کوچ کنند و از سرزمین خویش بروند تا آنان زمین‌های ما را تصاحب کنند.» از چندین نفر دیگر که همین پرسش را مطرح کردم تقریباً پاسخ‌های شان مشابه همین مضمون بود. از این پاسخ‌ها دریافتم که هنوز پروسه غصب زمین و کوچ اجباری ادامه دارد و هرگز این روند تمامی ندارد. یکی دیگر از بزرگان محلی در پاسخ به سوال من می‌گوید که در سال‌های گذشته در این منطقه بین دولت و طالبان جنگ‌های زیادی شده است و زمانی در ولسوالی ارزگان خاص یک کمپ نظامی از نیروهای آمریکایی به منظور سرکوب طالبان حضور داشته است که مردم پشتون تبار حضور آن کمپ را از چشم مردم محلی می‌دانند و بارها گفته‌اند که ما می‌خواهیم انتقام اعمال آمریکایی‌ها را از شما بگیریم. به گفته وی این مردم در بیست سال گذشته مورد ستم هر دو طرف قرار گرفته‌اند.

یعنی هم از طرف دولت به بهانه این که طالبان در منطقه شما حضور دارند مورد ستم واقع شده است و هم از سوی طالبان به این بهانه که گویا شما همکار دولت بوده‌اید. او تاکید می‌کند که بیشترین ستم را این مردم در زمان آقای کرزی دیده است که به بهانه‌های مختلف بر آنان ظلم روا داشته شده است. این متن‌ها تاکید می‌کند که مردم جوی نو از ستم و ظلم هوطنان خود به ستوه آمده‌اند و دیگر توان ماندن را ندارند. لذا مجبور هستند که تحت اجبار دست به کوچ دسته‌جمعی بزنند. چون هیچ‌کسی فعلاً به فریاد آنان نمی‌رسد. او هم چنین از همه بزرگان و کسانی که صدای شان به جایی می‌رسد استمداد می‌کند و به داد مردم ولسوالی ارزگان خاص برسند.

کریمی امسال خانه شخصی به نام شیر به آتش کشیده شده است.

۱۱- غارت و چپاول اموال مردم به گفته منابع و بزرگان محلی غارت و چپاول اموال مردم در ارزگان به یک امر معمول تبدیل شده است و کسانی که با افراد شناخته شده طالبان روابط نزدیک دارند دست به چنین اعمال می‌زنند و هرگز مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند. در گزارش آقای کریمی نیز آمده است: «دزدی و غارت اموال مردم مظلوم جوی نو به اوج خود رسیده است، حتی احشام و حیوانات آنان را از طویله در روز روشن با خود می‌برند و کسی هم به دادخواهی این مردم ستم‌دیده گوش نمی‌دهد. یکی از نمونه‌های بارز آن بردن گاو پسر حاجی عبدالحسین از طویله در بعد از ظهر دیروز (۲۲ اسد ۱۴۰۲) در تاریخ بالا است.»

چرا بر هزاره‌های ارزگان خاص ستم روا داشته می‌شود؟

داکتر محمد امین احمدی عضو پیشین هیات مذاکره‌کننده دولت جمهوری اسلامی افغانستان با طالبان که خود از منطقه ارزگان خاص است در یادداشتی در باره جنایات طالبان و علت اصلی ستم و کشتار هدفمند هزاره‌ها در ارزگان در صفحه فیسبوک خود چنین نوشته است: «این قتل‌ها همه انگیزه قومی داشته است، یعنی هزاره‌ها صرفاً به دلیل قومیت خود از سوی قاتل و یا قاتلان به قتل رسیده‌اند، و حکومت طالبان رسیدگی نکرده است.»

از یکی از متنفذین محلی می‌پرسم که چرا پشتون‌ها در ارزگان خاص بر مردم هزاره ستم روا می‌دارند و دلایل و اهداف آنان چیست؟ او در پاسخ پس از کمی مکث می‌گوید: «مگر عبدالرحمان در گذشته چرا مردم ارزگان

خاص هر لحظه با تهدید کوچ اجباری مواجه هستند و این کار سرانجام صورت خواهد گرفت. زیرا به گفته او این تهدیدها بدون هیچ موجبی صورت می‌گیرد و تنها به دلیل هزاره بودن مردم ارزگان خاص صورت می‌گیرد و کسانی که تحت حمایت طالبان قرار دارند می‌خواهند از این فرصت استفاده کنند تا زمین‌ها و جایدادهای مردم را تصاحب کنند. او هم چنین اظهار داشت که مردم محل و بزرگان ارزگان تا دفتر رهبر طالبان در قندهار و مقامات این گروه در کابل نیز دادخواهی کرده‌اند اما تا کنون هیچ نتیجه‌ای نداشته است و افراد زورگو و تهدیدکنندگان هر روز جری‌تر می‌شوند. چون می‌دانند که فریادهای مردم هزاره در حکومت فعلی به جایی نمی‌رسد.

۸- تخریب و آتش زدن مزارع به گفته شاهدان عینی از اهالی ارزگان خاص گفتند که تا کنون بارها مزارع و خرمن‌های مزارع مردم از سوی افراد ناشناس به آتش کشیده شده است و هیچ‌کسی تا کنون از سوی حکومت طالبان گرفتار نشده است. به گفته یک تن از اهالی محل تنها در سال جاری در هنگامی که گندم‌ها نزدیک به درو رسیده بود دو مزرعه بزرگ گندم از اهالی جوی نو به آتش کشیده شد و به کلی سوخته است. در گزارش آقای کریمی نیز آمده است که در تابستان امسال مزرعه گندم شخصی به نام غلام نبی به آتش کشیده شده است.

۹- تخریب و آتش زدن اموال به گفته منابع محلی تخریب وسایط نقلیه مردم و آتش زدن آن‌ها یکی از جنایات معمول در ارزگان است و به گفته او افراد زورگو بارها گفته‌اند که هزاره‌ها چرا باید موتر و وسایط نقلیه داشته باشند؟ به همین خاطر آن‌ها هر از گاهی دست به تخریب اموال و وسایط نقلیه مردم می‌زنند. در این باره در گزارش آقای کریمی برخی از موارد به شرح زیر آمده است که تنها امسال افراد زورگو که تحت حمایت طالبان قرار دارند سه عراده موتر را به آتش کشیده‌اند: ۱- موتر کربلای قربان، ۲- موتر خان پسر زرگر، ۳- موتر محمد رضا ولد شیخ تقدسی. در سال‌های گذشته نیز از این گونه موارد زیاد اتفاق افتاده است.

۱۰- تخریب و آتش زدن منازل مسکونی به گفته منابع محلی تا کنون بیش از بیست منزل مسکونی در منطقه جوی نو ولسوالی ارزگان تخریب شده یا به آتش کشیده شده است. به گفته آنان خانه‌های مردم در روز روشن توسط افراد مشخص تخریب یا به آتش کشیده می‌شود ولی هیچ‌گاه عاملان آن‌ها تا کنون مورد پیگرد و بازخواست قرار نگرفته‌اند. در گزارش تحقیقی که روزنامه اطلاعات روز منتشر کرده است نیز ویدویی از یک خانه سوخته و تخریب‌شده نشر شده است. به گفته آقای

۹- محمد رحیم، فرزند حاجی غلام سخی، تاریخ قتل ۱۱ / ۲۰۲۳، محل قتل: بازار ارزگان خاص، مغازه خود مقتول.

۱۰- علی مدد شریفی، فرزند غلام حسین، ۱۱ / ۲۰۲۲، محل قتل: جوی نو؛

۱۱- حاجی بوستان، فرزند علی، تاریخ قتل: ۱۸ / ۲۰۲۳، محل قتل: جوی نو؛

۱۲- علی جان، فرزند میرزا رسول، محل قتل: جوی نو؛

۱۳- محمد علی، محل قتل: جوی نو

۱۴- موسی، محل قتل: جوی نو

قابل یادآوری است که تاریخ‌ها در این گزارش به میلادی درج شده است.

یکی از متنفذین محلی در این باره به نشریه راه عدالت گفت که آخرین و تازه‌ترین حادثه که در آن شخصی به نام حاجی بوستان‌علی به شهادت رسیده است، در حالی صورت گرفته است که فرد مقتول که پیرمرد است در جلو خانه خود در حال نماز خواندن بوده است که یک فرد ناشناس سوار بر موترسایکل بر او شلیک می‌کند و در جا از پا می‌آورد.

۲- ترورهای هدفمند منجر به جرح

هم‌چنین تعداد زیادی از مردم هزاره در ارزگان خاص توسط افراد منسوب به طالبان مجروح گردیده‌اند. یکی از منابع موثق محلی لیست مجروحان ارزگان را که توسط افراد نزدیک به طالبان لت و کوب و زخمی شده‌اند به شرح در اختیار ما گذاشته است:

۱- اسدالله ولد ناصر، مکان: جوی نو؛

۲- سیدشاه ولد سیدعاقل، تاریخ جراحت ۲۸ / ۱۰ / ۱۴۰۰، مکان: جوی نو؛

۳- استا خالق ولد ابراهیم، چند روز قبل در مزرعه خود در جوی نو تا سرحد مرگ لت و کوب شده است. اگر خانم ایشان به فریاد او نمی‌رسید او را به قتل می‌رساندند.

۴- روح الله ولد میرزا.

۵- علی زاده ولد ظاهر، تاریخ ۱۷ / ۸ / ۲۰۲۳، مکان جوی نو.

۶- روز جمعه تاریخ ۱۱ / ۸ / ۲۰۲۳، شخصی به نام سیدمحمد، "میرا" / میرآب جوی نو توسط پشتون‌ها لت و کوب و زخمی شده است.

به گفته یکی از اهالی محل این شش نفر کسانی هستند که مجروحیت شان وخیم بوده است و به شفاخانه‌ها انتقال یافته‌اند. وگرنه کسانی که مورد ضرب و جرح و لت و کوب قرار گرفته‌اند بسیار بیشتر از این موارد هستند.

۷- تهدید به کوچ اجباری یکی از بزرگان محل اظهار داشت که مردم ارزگان



## زخم تازه ارزگان؛

### گزارشی از ستم قومی بر هزاره‌ها با حمایت طالبان در ارزگان خاص

م. شفیع

پس منظر

پس از حاکمیت دوباره طالبان در پانزدهم آگست سال ۲۰۲۱ موج تازه‌ای از وحشت و هراس در میان مردم افغانستان در سراسر کشور به راه افتاد. این هراس‌ها بلافاصله پس از استقرار نیروهای طالب در محلات به واقعیت پیوست و در جای جای کشور خود را در اشکال مختلف از جمله کشتار، کوچ اجباری، غصب زمین و املاک، شکنجه، آزار و اذیت و حتی تغییر اجباری عقیده و مذهب نشان داد. اما تمام این رویه‌ها در ارزگان معنا و مفهوم دیگر دارد و هر ستمی که در این منطقه از افغانستان صورت می‌گیرد به منزله تازه کردن زخم ناسوری است که بیشتر از یک قرن پیش عبدالرحمان خان در سرزمینی به نام ارزگان انجام داد. هنوز سنگ ارزگان نشان از جنایت و ستم دارد و هنوز نام ارزگان مو را بر تن آدمی سیخ می‌کند و هنوز بر ارزگان زخم تازه می‌کارند. پس از حاکمیت طالبان فشارها بر مردم هزاره ارزگان از سوی افراد مختلفی که عملاً از اعضای گروه طالبان هستند یا تحت حمایت طالبان قرار دارند افزایش چشم‌گیری داشته است. این فشارها به قدری تلخ و ناگوار است که اکثر مردم در طی دو سال از منطقه و خانه‌های شان کوچ کرده اند و به دیگر نقاط یا به خارج از کشور رفته اند. کسانی که هنوز مانده اند نیز در معرض کوچ اجباری قرار دارند و آزار و اذیت و حتی ترورهای هدفمند امان شان را بریده اند. مظالمی که در طی دو سال حاکمیت طالبان بر هزاره‌های ارزگان خاص یا ولسوالی «خاص ارزگان» صورت گرفته است در چند عنوان قابل توصیف و بیان نیست. مواردی که در این گزارش آمده است بارها اتفاق افتاده است و هرکدام تا کنون به چندین قضیه رسیده است ولی هیچ قضیه‌ای تا کنون در دستگاه طالبان مورد بررسی حقوقی قرار نگرفته است. از جمله قتل، لٹ و کوب و زورگویی، آتش زدن مزارع، قطع درختان، غصب دارایی مردم، آتش زدن اموال، دعاوی ساختگی و تخریب منازل مسکونی تنها بخشی از ستم‌های معمول در ارزگان در طی دو سال بوده است. این گزارش به مناسبت قطع درختان در منطقه «جوی نو» در مرکز ولسوالی «خاص ارزگان» در تاریخ ۲۱ اسد ۱۴۰۲ تهیه شده است که آخرین فقره از ستم‌های قومی است که در این منطقه صورت گرفته است.

#### ۱- قطع درختان

به گفته منابع در تاریخ ۲۱ اسد ۱۴۰۲ تعداد ۳۹۰ اصله درخت مثمر و میوه‌دار که عمدتاً درخت شکرپاره بوده است، شبانه با اهره برقی قطع شده است که تصاویر آن در شبکه‌های و رسانه‌ها منتشر شده است. در این باره تلاش کردیم که با برخی از ساکنان محل تماس برقرار کنیم و این امر صورت گرفت. اما همه افراد یادشده تاکید کردند که نباید اسمی از آنان در گزارش‌ها ذکر شود. زیرا زندگی شان در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت. بر اساس گفته‌های اهالی محل این عمل توسط پشتون‌های محلی علیه اقوام هزاره و مردم جوی نو صورت گرفته است و به گفته آنان هیچ دلیلی برای این جنایت وجود ندارد و تنها دلیل آن هزاره بودن ساکنان جوی نو است که بارها شاهد چنین ستم‌هایی بوده اند. یکی از بزرگان محلی گفت که این عمل توسط افراد زیادی صورت گرفته است که مجهز به اهره برقی بوده اند. چون این تعداد درخت توسط یک نفر و یا بدون اهره برقی امکان ندارد. او ادعا کرد که پوسته طالبان در نزدیکی محل افراز شده است و بدون همکاری پوسته امنیتی چنین عملی امکان ندارد. چنان‌که در گزارش روزنامه اطلاعات روز هم آمده و یک استاد دانشگاه به نام عبدالوهاب کریمی در صفحه فیسبوک خود برای نخستین بار این خبر را منتشر کرده است، پوسته امنیتی طالبان در ۳۰۰ متری محل جرم قرار دارد و با توجه به این که درختان با اهره برقی قطع گردیده است بی‌خبری پوسته امنیتی از چنین جنایتی غیر ممکن است.

#### ۲- ترورهای هدفمند منجر به قتل

یکی از بزرگان محلی گفت که در طی دو سال گذشته و پس از حاکمیت طالبان، ۱۳ نفر هزاره و شیعه در ارزگان خاص و بخش‌هایی از مالستان توسط افراد پشتون‌تبار به صورت سیستماتیک و هدفمند کشته شده اند. به گفته او این افراد غالباً به صورت فجیع و گاهی در جلو چشمان خانواده‌های شان شهید شده اند.

یک منبع آگاه و موثق که گزارشی از حوادث اخیر ارزگان تهیه کرده است اسامی و مشخصات چهارده تن از شهدای ارزگان را به شرح زیر در اختیار ما گذاشته است:

- ۱: انجنیر مهندس عزت الله، تاریخ قتل: ۵/۷/۲۰۲۰، محل قتل: جوی نو؛
- ۲: سید هاشم، فرزند سید یوسف، تاریخ قتل: ۲۹/۶/۲۰۲۰، محل قتل: جوی نو؛
- ۳: دکتر حبیب الله امیری، تاریخ قتل: ۱۷/۷/۲۰۲۱، محل قتل: اخیر جوی نو؛
- ۴: محمد تقی روحانی، فرزند اسحاق قنبر، ملای مسجد، تاریخ قتل: ۲۸/۶/۲۰۲۱.
- ۵: آیت الله (نام خاص است نه عنوان و درجه علمی معمول در میان روحانیت شیعه) روحانی، فرزند محمد علی، تاریخ قتل: ۲۴/۷/۲۰۲۱، محل قتل: جلو خانه خود مقتول؛
- ۶: شاه محمد، مشهور به کربلایی انصاری، فرزند رمضان، تاریخ قتل: ۲۹/۷/۲۰۲۱، محل قتل: جوی نو؛

۷: محمد علی، فرزند خداحرم که قصاب بود ساکن ولسوالی مالستان، تاریخ قتل: ۳/۲/۲۰۲۳، محل قتل: جوی نو؛

۸: محمد حسین، فرزند اسحاق سواتی، تاریخ قتل: ۳/۳/۲۰۲۲، با فیر اسلحه در هنگام نماز خواندن، در جوی نو به قتل رسانده است....

ادامه در صفحه ۱۵